

نصیحت نامہ معروف بہ:

قابوسی نامہ

امیر عنصر المعالی کیکاؤس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار

مصحح: سعید نفیسی

ویراستار: عزیز اللہ علیزادہ

سرشناسه	: عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر، قرن ۵ ق.
عنوان قراردادی	: [قابوس نامه]
عنوان و پدیدآور	: نصیحت نامه معروف به قابوس نامه / امیر عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار؛ مصحح: سعید نفیسی؛ ویراستار: عزیزالله علیزاده.
مشخصات ناشر	: تهران: فردوس، ۱۳۸۵.
مشخصات ظاهری	: ۴۰۰ ص. ۴۰۰۰۰ ریال.
شابک	: 964-320-288-7
یادداشت	: قیفا.
موضوع	: نثر فارسی -- قرن ۵ ق.
شناسه افزوده	: نفیسی، سعید، ۱۲۷۴-۱۳۴۵.
رده بندی کنگره	: ۲۱۳۸۵ ق / PIR ۴۶۶۷
رده بندی دیویی	: ۸۸۲ / ۸ فا
شماره کتابخانه ملی	: ۸۵-۲۴۹۲۶ م



انتشارات فردوس

خیابان دانشگاه - کوچه میترا - شماره ۷ تلفن: ۶۶۴۱۸۸۳۹-۶۶۴۹۵۷۷۹

قابوس نامه

امیر عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار

مصحح: سعید نفیسی

ویراستار: عزیزالله علیزاده

طرح روی جلد: زهرا یاسینیان

چاپ اول: تهران - ۱۳۸۵

چاپ دیبا

۱۵۰۰ نسخه

همه حقوق محفوظ است.

شابک ۹۶۴-۳۲۰-۲۸۸-۷ ISBN: 964-320-288-7

۴۰۰۰ تومان

۵۸	مقدمه ویراستار
۹-۱۳	تکلمه مصحح
۱۴-۵۱	مقدمه مصحح
۵۲	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
۵۷	باب اول: اندر شناخت راه حق تعالی
۵۹	باب دوم: در آفرینش پیغامبران
۶۱	باب سیوم: اندر سیاس داشتن از خداوند نعمت
۶۳	باب چهارم: اندر فزونی طاعت از راه توانستن
۶۶	باب پنجم: اندر شناختن حق مادر و پدر
۶۹	باب ششم: اندر فروتنی و افزونی هنر
۷۸	باب هفتم: اندر پیشی جستن در سخن دانی
۸۵	باب هشتم: اندر یاد کردن پندهای نوشروان عادل
۸۹	باب نهم: اندر ترتیب پیری و جوانی
۹۴	باب دهم: اندر خویشتنداری و ترتیب خوردن و آیین آن
۹۶	باب یازدهم: اندر ترتیب شراب خوردن و شرایط آن
۹۹	باب دوازدهم: اندر مهمانی کردن و مهمان شدن و شرایط آن
۱۰۳	باب سیزدهم: اندر مزاح و نرد و شطرنج و شرایط آن
۱۰۵	باب چهاردهم: اندر عشق ورزیدن و رسم آن
۱۱۰	باب پانزدهم: اندر تمتع کردن
۱۱۱	باب شانزدهم: اندر آیین گرمابه رفتن
۱۱۲	باب هفدهم: اندر خفتن و آسودن
۱۱۵	باب هجدهم: اندر شکار کردن
۱۱۷	باب نوزدهم: اندر چوگان زدن
۱۱۸	باب بیستم: اندر کارزار کردن
۱۲۱	باب بیست و یکم: اندر آیین جمع کردن مال
۱۲۵	باب بیست و دوم: اندر امانت نگاه داشتن
۱۲۸	باب بیست و سیوم: اندر برده خریدن و شرایط آن
۱۳۴	باب بیست و چهارم: اندر خانه و عقار خریدن
۱۳۶	باب بیست و پنجم: اندر خریدن اسب
۱۴۲	باب بیست و ششم: اندر زن خواستن
۱۴۴	باب بیست و هفتم: اندر فرزند پروردن و آیین آن
۱۴۹	باب بیست و هشتم: اندر دوست گزیدن و رسم آن

۱۵۲	باب بیست نهم: اندر اندیشه کردن از دشمن
۱۵۷	باب سی ام: اندر آیین عقوبت کردن و عفو کردن
۱۶۰	باب سی و یکم: اندر طالب علمی و فقیهی
۱۶۶	باب سی و دوم: اندر تجارت کردن
۱۷۲	باب سی و سیوم: اندر ترتیب علم طب
۱۷۹	باب سی و چهارم: اندر علم نجوم و هندسه
۱۸۲	باب سی و پنجم: در رسم شاعری
۱۸۵	باب سی و هشتم: اندر آداب خنیاگری
۱۸۸	باب سی و هفتم: اندر خدمت کردن پادشاه
۱۹۳	باب سی و هشتم: اندر آداب ندیمی کردن
۱۹۶	باب سی و نهم: در آیین کاتب و شرط کاتبی
۲۰۳	باب چهلم: در شرایط وزیری پادشاه
۲۰۸	باب چهل و یکم: در آیین و رسم اسفہسالاری
۲۱۰	باب چهل و دوم: اندر آیین و شرط پادشاهی
۲۱۹	باب چهل و سیوم: در آیین و رسم دهقانی و هر پیشه که دانی
۲۲۱	باب چهل و چهارم: در آیین جوانمردی
۲۳۵-۳۱۸	حواشی و تعلیقات بر قابوس نامه به قلم سعید نفیسی
۳۱۹-۳۴۸	ضمایم
۳۲۰-۳۳۶	۱- فهرست اسامی اشخاص و انساب و طوائف
۳۳۷-۳۴۱	۲- فهرست اسامی اماکن
۳۴۲-۳۴۸	۳- فهرست اسامی کتابها و جراید و مجلات و آهنگها
۳۴۹-۳۹۵	لغت نامه
۳۹۶-۳۹۸	سؤالات کارشناسی ارشد

به نام خدا

مقدمه ویراستار

امیر عنصرالمعالی کیکاوس پسر اسکندر نوه قابوس نتیجه و شمگیر نبیره زیار در ۴۱۲ هجری متولد شد. او از امرای دانشمند خاندان زیاری (۳۱۶-۴۳۴ ه.ق) در گرگان بوده است. وی در زمره زیاریانی است که پس از منوچهر پسر قابوس و مخصوصاً پس از غلبه ترکمانان سلجوقی بر ایران، حکومت مستقلی نداشته و تنها به عنوان امیرزاده در قسمتی از طبرستان باقی مانده بود. پدرش اسکندر دارای دستگاه امارت بود و کیکاوس او را امیر ماضی خوانده و خود او امارت گونه‌ای داشت و گویا امیری وی منحصر به قسمت محدودی از گرگان و طبرستان و به قول ابن اسفندیار در «کوهستانات» بود و بسیار ضعیف بود، چنان که وی مدتی دراز بیرون از ولایت خویش می‌گذرانید و چون زن او فرزند سلطان محمود غزنوی بود، هشت سال در دستگاه سلطان مودود به سر برد و چندی به غزو در هندوستان گذراند و به غزو در سرحداتی روم نیز رفت و سپس چند سال در گنجه نزد امیر ابوالسوار شاور بن فضل (فضلون) پادشاه شدادی بسر برد و مدتی را هم در سفر حج گذرانید. تاریخ وفات او را ابن اسفندیار ۴۶۲ ه.ق نوشته و بسیاری همین تاریخ را پذیرفته‌اند ولی بعض محققان به مناسبت تاریخ اتمام قابوسنامه که در برخی نسخ ۴۷۵ آمده این تاریخ را مردود دانند لیکن با مسلم شدن وفات ابن اسفندیار در سال ۴۶۲ ه.ق تاریخ اتمام قابوسنامه بین سال‌های ۴۵۷ و ۴۶۲ به حقیقت نزدیک‌تر است. وی پسری به نام «گیلان‌شاه» داشته است.

گیلان‌شاه پسر امیر عنصرالمعالی کیکاوس است. تاریخ تولد و وفات وی روشن نیست. از جانب مادر و جدۀ پدری نسب به امیران و سلاطین زمان چون مرزبان بن فیروزان و سلطان محمود غزنوی (۲۸۷-۴۲۱ ه.ق) می‌رسانده است. عنصرالمعالی کتاب

پر ارج «قابوس‌نامه» را برای فرزند خویش گیلانشاه نوشته است.

قابوس‌نامه یا نصیحت‌نامه، کتابی است در اخلاق به پارسی تألیف عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر. نام قابوس‌نامه از نام مؤلف - که در تواریخ به قابوس دوم معروف است - مأخوذ است. وی این کتاب را در ۴۴ باب نوشته است، بدان قصد که اگر پسرش امارت یابد یا به اضطراب کارهای دیگر بپذیرد، بدانند چگونه وظایف خود را انجام دهد. در این کتاب به قصد تربیت فرزند، رسوم لشکرکشی، مملکت‌داری، آداب اجتماعی و علوم و فنون متداول را مورد بحث قرار داده است. و از همین جاست که کتاب او حاوی اطلاعات ذی‌قیمت و متنوعی در مسایل مختلف مربوط به فرهنگ و آداب و عادات ایران در قرن پنجم گردیده و از این حیث الحاق منحصر است. روش انشای این کتاب شیوه نثر مرسل معمولی قرن‌های چهارم و پنجم هجری است. تاریخ تألیف کتاب طبق تصریح بعضی نسخ ۴۷۵ ه. ق است.

دکتر ذبیح‌الله صفا در تاریخ ادبیات ایران نوشته است:

«عنصرالمعالی کیکاوس صاحب قابوس‌نامه نیز از مردان دانشمند این طایفه است و کتاب قابوس‌نامه او از اُمّهات کتب فارسی و نشانه احاطه این مرد بر فنون و علوم مختلف است و او علاوه بر این شعر پارسی و طبری نیز می‌سرود.»^۱

عنصرالمعالی چنان که از قابوس‌نامه به صراحت آشکار است مردی دانشمند و مطلع از غالب فنون عهد خود بود و همین وسعت اطلاع باعث شد که بتواند در قابوس‌نامه در مباحث مختلف وارد شود و مقدمات غالب فنون را با بیانی ساده و روشن بیان کند. روش انشاء عنصرالمعالی در این کتاب همان شیوه نثر مرسل فارسی است که در قرن چهارم و پنجم معمول نویسندگان بوده است و اگر اختصاصی در این انشاء نخواهیم، باید آن را در کهنگی زبان و علاقه مؤلف آن به آوردن بسیاری از اصطلاحات و تعبیرات و ترکیبات به صورتی که در زبان فارسی اوایل قرن پنجم متداول بوده است بدانیم، و با آن که کتاب قابوس‌نامه تقریباً همعهد با سیاست‌نامه است لیکن زبان و انشاء آن خیلی کهنه‌تر از آن به نظر می‌رسد.





سعید نفیسی پسر میرزا علی اکبرخان ناظم‌الاطباء نوه حکیم برهان‌الدین نفیس نتیجه عوض کرمانی طبیب معروف قرن نهم هجری است. در ۱۳۷۴/۳/۱۸ ه.ش در تهران متولد شد. در یکشنبه ۱۳۴۵/۸/۲۲ بر اثر ابتلاء به بیماری آسم و قولنج در بیمارستان شوروی تهران فوت کرد.

دوره ابتدایی را در مدرسه شرف که پدرش تأسیس کرده بود، تمام کرد. دوره متوسطه را نیز در مدرسه علمیه در سال ۱۲۸۸ به پایان رساند. در ۱۵ سالگی با برادرش دکتر اکبر مؤدب نفیسی به سوئیس رفت و در شهر نوشاتل و دانشگاه پاریس تحصیلات خود را به پایان برد. در سال ۱۲۹۷ به تهران بازگشت و مدتی معلم زبان فرانسه دبیرستان‌های تهران شد. از همین سال بود که با مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شروع به همکاری کرد. در سال ۱۲۹۴ با پیشقدمی ملک‌الشعراء بهار، و همکاری نفیسی، رشید یاسمی و عباس اقبال آشتیانی محفلی شکل گرفت که ثمره آن انتشار مجله دانشکده در ۱۲۹۷ بود. نفیسی مدیریت مجلاتی چون فلاح و تجارت، پرتو و شرق را به عهده داشت. و می‌توان گفت مجله‌ای در آن دوره نیست که مقاله‌ای از نفیسی نداشته باشد. دکتر زرین‌کوب نوشته است: «نفیسی مورخ، ادیب، منتقد، نویسنده، نمایشنامه‌نویس، شاعر، لغت‌نویس، زبان‌شناس، مترجم، پژوهشگر و روزنامه‌نگار.» نفیسی در هر يك از این زمینه‌ها رساله‌ها و کتاب‌های مختلف منتشر نمود. نفیسی سال‌ها در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران تاریخ تصوف و ملل و نحل و دروس دیگر را تدریس می‌کرد و در دانشگاه‌های خارج از کشور از جمله دانشگاه کابل، اله‌آباد، بمبئی، بنارس، حیدرآباد، علیگره، دهلی، کلکته، لکنهو، قاهره و بیروت نیز مدت‌ها به تدریس پرداخت. عضو دائمی فرهنگستان ایران بود. نام همسرش پریمرز نفیسی بود. مقالات و کتاب‌های متعددی از او باقی مانده است. از آثار او می‌توان بدین موارد اشاره نمود: احوال و اشعار و تصحیح دیوان ابن مین، ازرق هروی، انوری، اوحدی مراغی، باباافضل کاشانی، جشن‌نامه ابن سینا، جنید شیرازی، حافظ، خواجهی کرمانی (مخلبند شعرا)، خیام، رشیدالدین وطواط، رودکی، شیخ بهایی، عراقی، عطار، عمق بخارایی، قاسم انوار، گلستان سعدی، لامعی گرگانی، مجدالدین همگر شیرازی، مجلداتی از شاهنامه فردوسی، نظامی، هلالی جغتایی...؛ تصحیح: پندنامه انوشیروان، تاریخ گیتی‌گشای میرزا محمدصاق موسوی، تاریخ مسعودی، دستورالوزراء

قابوس نامه، لباب الالباب عوفی؛... نمایشنامه‌ها: آخرین یادگار نادرشاه، قاضی و اوقاق؛... داستان‌ها: ستارگان سیاه، فرنگیس، ماه نخشب، نیمه راه شب؛... فرهنگ‌ها: فرهنگ فارسی جیبی، فرهنگ فرانسه - فارسی؛ سایر آثار: آتش‌های نهفته، بابک خرم‌دین دلاور آذربایجان، تاریخ اجتماعی در دوران پیش از تاریخ و آغاز تاریخ، تاریخ ادبیات روسی، تاریخ تمدن ساسانی، تاریخ معاصر ایران، تاریخ نظم و نثر در ایران و زبان فارسی تا پایان قرن دهم، شاهکارهای نثر فارسی، فهرست کتابخانه مجلس شورای اسلامی؛... ترجمه‌ها: آرزوهای بر باد رفته بالزاک، ابن خلدون و تیمور لنگ و والتر ج. فیشل، ایلیداد و ادیسه هومر، پل و ویرژینی برناردن، تاریخ ترکیه لاموش، صنعت تخم نوغان ایران رابینو، معالجه تازه برای دندان‌های طبیعی و دهان‌گریگوریان، نایب چاپارخانه پوشکین؛ و...



در چاپ حاضر، در متن کتاب قابوس نامه کاهش یا افزایشی صورت نگرفته است. اما: حروف «ب ج زک» عربی به «پ چ ژگ» فارسی مبدل شده است تا خواندن متن آسان‌تر شود. مقدمه‌ها و حواشی ارزشمند مصحح محترم، به سبک جدید ویرایش شده است. ترجمه آیه‌های قرآن و جملات و عبارات عربی به صورت پاورقی نوشته شده است. در انتهای ۶۱ پاورقی اضافه شده در این چاپ، (ع) گذاشته شده تا از پاورقی‌های مصحح محترم متمایز گردد. در آخر کتاب لغت‌نامه‌ای اضافه شده و در آن معنای ۲۰۹۰ واژه مشکل ذکر شده است. در پایان کتاب سؤالات کنکور کارشناسی ارشد رشته ادبیات فارسی مربوط به این کتاب همراه با جواب و ذکر صفحه و سطر منبع آورده شده است. در پایان لازم است از همه کسانی که برای چاپ این کتاب دست طلب یاریم را فشر دند، سپاسگزاری نمایم. در همین راستا سپاس خود را تقدیم جناب آقای یاسینیان مدیر محترم نشر فردوس می‌نمایم که امکانات چاپ و نشر این اثر را فراهم نمودند. همچنین از آقای مهرداد حاجی‌پور که زحمات حرفه‌ای را متقبل شد، تشکر می‌نمایم. دست‌مریزاد.

پاییز ۱۳۸۵
عزیزالله علیزاده
آستانه اشرفیه گیلان

تکمله مصحح

در این چاپ نسبت به چاپ نخستین هیچ تصرفی نکرده‌ام. زیرا مقصود از این دو چاپ این است که نسخه مورخ ۷۵۰ هجری عیناً در این صحایف منعکس شده باشد. یک نسخه کهنه‌تر از این نیز هست که آقای دکتر یوسفی استاد دانشگاه مشهد شاید به همین زودی‌ها با شایستگی کامل که در این زمینه دارد آن را منتشر کند و تا از چاپ در نیامده باشد این نسخه مورخ ۷۵۰ کهن‌ترین نسخه‌ای است که عیناً در اختیار پژوهندگان خواهد بود.

با این همه در این سی سالی که از انتشار چاپ اول این کتاب می‌گذرد به نکاتی برخورده‌ام که چون خوانندگان را سودمند خواهد بود در این تکمله می‌آورم:

در صحیفه «۱۶» مقدمه بر نام مرد اویج بن زیار کنیه ابوالحجاج را باید افزود. در همان صحیفه ۱۷ در سطر ۱۴ پس از نام اسکندر باید افزود که در قرن نهم کتابی در موسیقی به فارسی تألیف شده است به نام «بهجة الارواح» و مؤلف آن نام و نسب خود را چنین نوشته است: ضیاءالدین عبدالؤمن بن صفی‌الدین عزالدین یا عزیزالدین بن محیی‌الدین بن نعمت بن قابوس بن وشمگیر و اگر این نکته درست باشد وی از بازماندگان قابوس بوده که در قرن نهم می‌زیسته است.

در همان صحیفه سطر ۱۵ درباره انوشیروان باید افزود که در ۴۴۱ درگذشته است. در صحیفه «۱۷» در سطر بیستم درباره مؤلف کتاب باید افزود: چنان که از صحایف ۵۳ و ۱۵۳ و ۱۹۶ متن برمی‌آید دختر محمود غزنوی همسر او بوده و گیلان‌شاه پسرش از آن زن بوده است.

در صحیفه «۲۱» در سطر ۹ پیش از نام وشمگیر کنیه ابوطالب را باید افزود. در صحیفه «۲۲» در سطر سوم پیش از نام منوچهر کنیه ابومنصور و در سطر ۵ پیش

از نام باکاليجار لقب شرف‌المعالی را باید افزود.

در صحیفه «۲۳» از سطر ۲۴ تا ۲۵ باید مطلب را چنین تکمیل کرد: و همچنین تاریخ ۴۷۰ را که برای مرگ پسرش گیلانشاه و تاریخ ۴۷۱ را برای انقراض این سلسله نوشته‌اند باید به کلی معجول دانست زیرا که آن چهار و پنج سال پیش از تألیف این کتاب است و در تألیف این کتاب قطعاً گیلانشاه زنده بوده است.

در صحیفه «۳۱» پس از سطر ۲۶ باید افزود که پس از چاپ نخستین این کتاب دو چاپ دیگر یکی در سلسله انتشارات اوقاف گیب در لندن و یکی به وسیله کتاب‌فروشی ابن سینا منتشر شده و این کتاب را به زبان آلمانی نیز ترجمه کرده‌اند و خاورشناس معروف شوروی مرحوم پرفسور برتلس نیز آن را به روسی ترجمه کرده است.

در صحیفه ۵۳ از متن کتاب سطر ۱۵ «برادر» می‌بایست «نژاد» بوده باشد. در صحیفه ۶۴ از سطر ۲ تا ۱۵ باید در نظر داشت که این حکایت در جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات تألیف محمد عوفی هم آمده است.

در صحیفه ۷۰ سطر ۱۸ «ازمانه بگسلد» می‌بایست «زمانه نگسلد» باشد. در صحیفه ۷۳ سطر ۱۷ درباره این جمله «اگر در من فعلی زشت بود دوستان...» باید متوجه بود که سعدی این نکته را در گلستان چنین سروده است:

از صحبت دوستی برنجم کاخلاق بدم حسن نماید

در همان صحیفه در سطر ۱۹ درباره این جمله «آن دانش از نادان آموخته باشی، نه از دانا» باید در نظر داشت که سعدی همین نکته را در گلستان چنین آورده است: «لقمان را گفتند: حکمت از که آموختی؟ گفت: از بی‌ادبان».

در صحیفه ۵۷ سطر ۲-۱۲ باید متوجه بود که این حکایت نیز در جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات آمده است.

در صحیفه ۸۰ سطر ۸ تا ۱۶ نیز باید در نظر گرفت که این حکایت در جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات نیز آمده است.

در صحیفه ۸۹ سطر ۵ به جای کلمه جاهل کلمه کاهل مناسب‌ترست. در صحیفه ۹۱ سطر ۲۱ تا ۲۳ باید در نظر داشت که همین نکات را خسرو دهلوی در مطلع‌الانوار به نظم آورده است.

در صحیفه ۱۰۴ سطر پنجم درباره مزاح کردن رسول باید متوجه بود که این مطلب

در شرح اربعین شیخ بهایی، ص ۱۲۹ و در زهر الربیع تألیف سید علی خان جزایری و در پایان کتاب ابواب الجنان تألیف واعظ قزوینی جزو مزاح‌های رسول هم آمده است. در صحایف ۱۰۷ سطر ۱۲ تا ۱۰۸ سطر ۳ باید در نظر گرفت که این مطلب در تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار، ص ۱۲۹ نیز هست.

در صحیفه ۱۰۸ سطر ۶ تا ۱۲ باید متوجه بود که این داستان در کتاب بحیره تألیف فزونی استرآبادی هم آمده است.

در صحایف ۱۱۹ سطر ۱۳ تا ۱۲۰ سطر ۱۸ باید در نظر داشت که این مطالب را ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان، ص ۲۳۲ و محمد عوفی در جوامع الحکایات و لوامع الروایات و دولت‌شاه سمرقندی در صحایف ۴۸-۴۹ تذکره الشعرا چاپ لیدن آورده‌اند. در صحیفه ۱۴۰ سطر ۱ باید توجه داشت که کلمه «فریقون» به جز در این متن در همه جای دیگر «فریفون» نوشته شده است.

در صحیفه ۱۴۶ سطر ۱۳ تا پایان آن صحیفه باید در نظر گرفت که این نکات در کتاب جامع التمثیل تألیف محمد جبله رودی نیز آمده است. در صحیفه ۱۵۰ سطر ۱ درباره این شعر:

بشوی، ای برادر، از آن دوست دست که با دشمنان بود هم نشست
که من آن را در میان دو چنگ [] جا داده‌ام باید متوجه بود که از گلستان سعدی است و در متن داخل کرده‌اند.

در صحیفه ۱۵۲ سطر ۱۰ درباره بیتی که مصرع نخستین آن این است:
«عضوی ز تو مر دوست شود با دشمن» باید در نظر داشت که این بیت از یک رباعی ابوالفرج رونی است بدین گونه:

این پسند نگاه دار هموار، ای تن بر گرد کسی که یار خصمست متن
عضوی ز تو مر دوست شود با دشمن دشمن دو شمر، تیغ دو کش، زخم دو زن
در صحایف ۱۵۳ سطر ۱۶ تا ۱۵۴ سطر ۸ درباره مطلبی که از سیده و محمود غزنوی آمده است باید متوجه بود که در جوامع الحکایات و لوامع الروایات و تذکره الشعرا دولت‌شاه، چاپ لیدن، ص ۴۳-۴۴ نیز آمده است.

در صحیفه ۱۵۶ سطر ۱۹ باید متوجه بود که به جای کلمه «خوش» کلمه «جوش» مناسب‌تر است.

در همان صحیفه سطر ۱۹ دربارهٔ این عبارت «بدو کدبانو خانه ناروفته ماند» باید در نظر داشت که در سیاست‌نامهٔ نظام‌الملک چنین آمده است «خانه بدو کدبانو نارفته بود وکت خدایی ویران».

در صحایف ۱۶۳ سطر ۷ تا ۱۶۴ سطر ۲۳ باید توجه داشت که این حکایت را ابن اسفندیار نیز در تاریخ طبرستان، ص ۱۵۳ آورده است.

در صحیفهٔ ۱۸۷ سطر ۲ باید متوجه بود که این عبارت «آنگاه بر سر کوی ترانه روم» مناسب‌تر این است که چنین باشد: «آنگاه سوی بر سر ترانه روم».

در صحیفهٔ ۱۹۶ سطر ۱۱ که این بیت آمده است:

تکته‌ای بین از دهان دهر بیرون آمده نامه‌ای خوان پر معانی در مؤنت مختصر

باید متوجه بود که این بیت از عنصری است.

در صحایف ۱۹۶ سطر نوزده تا ۱۹۸ سطر ۵ باید در نظر گرفت که این حکایت در جوامع الحکایات و لوامع الروایات نیز آمده است.

در صحایف ۲۰۰ سطر ۲۴ تا ۲۰۲ سطر ۲ باید توجه داشت که این داستان در کتاب شاهد صادق تألیف صادق اصفهانی نیز هست.

در پایان یادداشت صحیفهٔ ۲۰۲ دربارهٔ کلمهٔ «مزوری» باید افزود که هنوز در تبریز کلمهٔ مزوره *mezvareh* را به معنی پرهیزانه به کار می‌برند و در این جا مراد هر چیزی است که بیمار را به آن بفریبند و از چیزی که زیان دارد دور کنند.

در صحیفهٔ ۲۰۵ سطر ۶ تا ۱۵ باید در نظر داشت که این حکایت در عقد العلی فی موقوف الاعلی احمد بن حامد کرمانی چاپ آقای علی محمد عامری، ص ۶۲ و در روضة الانوار محمدباقر محقق سبزواری، ص ۲۵۷ و بحیرهٔ فزونی استرآبادی، ص ۳۷۷ نیز آمده است.

در صحایف ۲۱۲ سطر ۱۴ تا ۲۱۳ سطر ۷ باید توجه کرد که این حکایت را سنایی در حدیقه الحقیقه و جامی در سلسله الذهب به نظم آورده‌اند.

در صحیفهٔ ۲۱۳ سطر ۸ تا ۲۰ باید متوجه بود که این حکایت را نیز سنایی در حدیقه الحقیقه نظم کرده است.

در صحیفهٔ ۲۱۶ سطر ۴ دربارهٔ سوگندی که ذکر می‌کند از آن هست باید در نظر داشت که این مطلب در کتاب عقد العلی، ص ۶۲ نیز آمده است.

در صحیفه ۲۱۷ سطر ۶ درباره این عبارت «هزار خانه سماق یافته‌اند» باید متوجه بود که می‌بایست «هزار خانه سماق با پخته‌اند» باشد و سماق با به معنی آش سماق است.

در صحیفه ۲۳۱ سطر ۳ باید در نظر داشت که به جای این جمله «آبش با صفایش با سبب بود» می‌بایست در اصل چنین بوده باشد «تابش صفایش بی سبب بود».

در صحیفه ۲۴۲ در پایان بحث درباره کلمه آرش و ارغش و آگوش باید این نکته را افزود که نام این پهلوان در اسناد پیش از اسلام ایران مکرر آمده است و این کلمه به تفاوت «کوی ارشن» و «کی ارش» یا «کی آرش» جزو سران خاندان کیان آمده است. در صحیفه ۲۷۲ سطر ۴ و ۵ درباره دو شعری که مصرع اول آن این است: «جوانی گفتم پیری را؛ چه تدبیر»، باید این نکته را افزود که این بیت از خسرو و شیرین نظامی (چاپ وحید دستگردی، ص ۳۹۶) است و فریدالدین عطار نیز در اسرارنامه این مطلب را چنین سروده است:

بدید از دور پیری را جوانی خمیده پشت او هم چون کمانی
ز سودای جوانی گفتم: ای پیر بچندست این کمان؟ پیش آی و زر گیر
جوان را پیر گفتم: ای زندگانی مرا بخشیده‌اند این رایگانی
نگه می‌دار زر، ای تازه برنا ترا هم رایگان بخشند فردا

در صحیفه ۲۷۹ سطر ۲۳ تا ۲۷ که دو قطعه شعر دو بیتی آمده است باید متوجه بود که روایت دوم اصل و از مطلع الانوار خسرو دهلوی است و روایت اول تحریفی است که از آن کرده‌اند و مضمون همان چهار شعر عطار در اسرارنامه نیز همین است. در صحایف ۲۹۸ و ۲۹۹ درباره روایات مختلف مضمون چوپان و آب در شیر کردن که در سه جا آمده باید در نظر گرفت که فریدالدین عطار نیز در منطق الطیر این مضمون را چنین سروده است:

آب بسیار آن یکی در شیر کرد حق تعالی کار او تقدیر کرد
تا بیامد سر بسوی آب برد تا که دم زد گاو را سیلاب برد
آب چون در شیر بیش از پیش کرد جمع گشت و گاو را در پیش کرد

و این مضمون را سنایی نیز در حدیقة الحقیقة سروده است. تهران

سعید نفیسی

۲۲ آذر ماه ۱۳۴۲

مقدمهٔ مصحح

این کتاب در میان کتاب‌هایی که به نثر پارسی نوشته شده برای جوانان ایرانی از همه سودمندترست و کسانی که در این راه سرمایه‌ای از کوشش و بینش دارند همه گواهی می‌دهند که برای دبستان‌های کشور ما کتابی بهره‌بخش‌تر از این به زبان ما نیست، گذشته از آن که به شیواترین و شیرین‌ترین زبان نوشته شده پندها و اندرزهای بسیار بلند دارد و از همین راه است که دیگران را نیز که در مراحل دیگر از زندگی اند سودمند می‌افتد و بسا دردهای درون را بهبود می‌آورد. آن چه پدران ما به نثر پارسی پیش از این کتاب نوشته‌اند بیشتر به تاراج حوادث رفته و ورق‌های آن را باد خزان در سالیان دراز پراکنده کرده و جز نامی از آن نمانده و آن چه به دست است به دلایل بسیار با این کتاب برابری نتواند کرد: نخست آن که نویسندگان دیگر در لفظ و معنی تا این پایه ساده پسند و خوش سلیقه نبوده‌اند، بیشتر سخنان ایشان از حیث لفظ از آن روانی و سادگی که از هر پیرایه‌ای فریبنده‌تر و از هر زیوری آراینده‌ترست دورست، تکلف و تصنع که روزی پسند مردم دشوار جوی بود و در این زمانه ما ناپسندست همواره در بیشتر از آن کتاب‌ها مایهٔ بازار و ریایندهٔ خریدارست، اگر اندیشهٔ پند و اندرزی پخته‌اند سخنانی دور از خوی مردمی و گران و ناهموار گفته‌اند که به کار بستن آن را مردمان بزرگ باید. دیگر آن که این کتاب در هر ورق شامل فواید لغوی و تاریخی بسیارست و حتی بسیاری از عادات و رسوم زمانه را که در جای دیگر نتوان یافت در خود جاویدان گذاشته و از دستبرد فراموشی باز رها نیده است. بزرگ‌ترین مزیت این کتاب بزرگواری آن است که نویسندهٔ آن دبیر بسیار توانا بوده و بهترین نمونهٔ نثر فارسی قرن پنجم را از خود به یادگار گذاشته است، در میان کتاب‌هایی که پیش از این نویسندگان بزرگ دیار ما نوشته‌اند به هر کدام یکی چند نکته می‌توان گرفت: ترجمهٔ خواجه ابوعلی محمد بن محمد بلعمی از تاریخ

محمد بن جریر طبری در بسیاری از موارد فارسی ساده طبیعی پدران ما نیست و مترجم نتوانسته است گریبان خویش را از چنگ متن تازی که در برابر خود داشته است رها کند. تاریخ مسعودی خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی نیز از تکلفات و دشوار پسندی‌های منشیانه در بسیاری از موارد پیراسته نیست و بیشتر از عبارات آن پیچیده و بهم پیوسته است و آن کوتاهی و ایجازی که اصل عمده فن بلاغت است در جاهای مکرر آن کتاب فراموش شده، تا جایی که خواندن آن کسانی را که بدان مانوس نباشند دشوارست و از سوی دیگر شرح بسیار مبسوطی است از وقایع زندگانی مسعود بن محمود غزنوی که در تاریخ دیار ما کارهای بزرگ از پیش نبرده و ناچار مطالب آن شاگردان دبستان را سودمند نیفتد. به جز این دو کتاب آن چه به نثر فارسی ما را مانده است کتاب‌های علمی مانند کتاب‌های طب و نجوم و جغرافیا و غیره است که نمی‌توان جزو نثر ادبی شمرد. آن چه مقارن با همین کتاب یا پس از آن نوشته شده نیز هر یک را خرده‌ها توان گرفت: ترجمه کلیده و دمنه ابوالعالی نصرالله بن عبدالحمید شیرازی با آن همه فصاحت و بلندی که دارد این نکته بر آن واردست که مترجم زبردست آن در به کار بردن الفاظ تازی مبالغه کرده و بیش از آن چه باید و بیش از آن چه بوده است و باید باشد از انبان دانش خویش الفاظ مهجور تازی برون ریخته، همین خرده را بر ترجمه یمینی خواجه ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی و عقد العلی فی موقف الاعلی تألیف افضل‌الدین ابوحامد احمد بن حامد کرمانی و تاریخ جهان‌گشای خواجه علاء‌الدین عظاملک جوینی با آن همه فصاحت که در هر یک از آنها به کار رفته است می‌توان گرفت؛ کتاب‌های دیگری که بدین شیوه نوشته‌اند چون ترجمه مرزبان‌نامه سعدالدین وراوینی و تاریخ معجم تألیف فضل‌الله قزوینی و تاریخ و صاف تألیف عبدالله بن فضل‌الله شیرازی در آنها پایه این مبالغت و افراط به جایی گذاشته شده که سخت ناپسند و کریه افتاده است. کتاب‌های بسیاری که به زبان پارسی از شیخ الاسلام ابواسمعیل عبدالله بن محمد انصاری هروی به ما رسیده است چون به نثر مسجع و با تصنع بسیار نوشته شده ملایم طبع خواننده و در خور پیروی شاگردان دبستان نیست. بر مقامات قاضی حمیدالدین عمر بن محمود بلخی نیز همین نکته را توان گرفت و کلمات و معانی‌ای در آن هست که از آن پاکی و سادگی که در محیط دبستان باید باشد دورست. پس از کتاب‌های دبستانی ما جز چند کتاب نمی‌ماند که بتوان با دلیری تمام بهترین نمونه‌های

نثر روان بی‌پیرایه شمرد، چون سیاست‌نامه خواجه ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق نظام‌الملک طوسی و اسرار التوحید فی مقامات ابی‌السعید تألیف محمد بن منور و زین الاخبار تألیف ابوسعید عبدالحی بن ضحاک گردیزی و ترجمه تاریخ بخارا از ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی و چهار مقاله احمد بن عمر نظامی عروضی سمرقندی و ترجمه تاریخ سیستان که هر یک در حدّ خود شاهکاری از زبان روان و ساده دانشمندان و دبیران زبردست ایران است، دروغا که از این پنج کتاب نیز هیچ یک را نمی‌توان از آغاز تا انجام در دبستان‌های دیار ما به نوآموزان آموخت و در هر یک از آنها سخنانی هست که با زمانه ما سازگار نیاید و ناچار باید از هر یک آنها دقت هر چه بیشتر اختیاری کرد و مختارات این کتاب‌ها را به دست ناآزموده جوانان سپرد. تنها کتابی که هیچ یک از این نکات که گفته آمد بر آن وارد نیست همین کتاب معروف به قابوس‌نامه تألیف امیر عنصرالمعالی کیکاوس بن قابوس بن وشمگیر بن زیارست و همین خرده‌بینی‌ها و اندیشه‌ها گردآورنده این سخنان را برانگیخت که این کتاب گران‌بهای شریف را که ره‌آورد سالیان است با مزایایی که نسبت به چاپ‌های پیشین داشته باشد به برادران خویش که پوینده این راهند و دوست دار زبان شیرین نیاکان خویش به یادگار این چند روزه هستی بگذارد، باشد که سودمند افتد و در این راهی که این ناتوان شباروز در آن می‌کوشد کارگر آید و به یاری یزدان دانا و به راهنمایی این کتاب بزرگوار زبان‌پدران و مادران ما از این همه فزونی‌های ناساز که گذشت روزگار و اندک مایگی تنی چند از کسانی که در این میدان لاف توانایی زده‌اند بر آن افزوده است پیراسته گردد.

خانواده و زندگی مؤلف

این کتاب تألیف امیر عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار از شاهزادگان خاندان زیاری یا آل‌زیارست که در قرن چهارم و پنجم در گرگان و گیلان و دیلمستان و طبرستان و کومش و ری و جبال، شهریاری کرده‌اند و در زمان قدرت قلمرو ایشان از یک سو بحر خزر و از سوی دیگر سرحد خراسان و از یک سو همدان و از سوی دیگر اصفهان بود. برادر جدّ دوم وی مرداویج بن زیار در سال ۳۱۵ بر طبرستان و گرگان مسلط شد و ناحیهٔ آمل و ساری و استرآباد را به تصرف خود آورد و سلطنتی فراهم ساخت که تا صد و چند سال بعد برای برادرزادگان وی بماند. مرداویج

ضبط عربی کلمه مرداويز فارسی است (مشتق از مرد و آویختن) و این نام از اسامی فارسی است که در آن زمان متداول بوده و دیگران نیز به این اسم خوانده شده‌اند. مرداويز پسر زیار بود و زیار پسر مردانشاه گیلی، زیار در محرم سال ۳۳۷ مُرد و مدت‌ها در ایام حکمرانی پسرانش مرداويز و وشمگیر زنده بود، وی دو پسر داشت و يك دختر، پسر مهترش مرداويز و پسر کهترش وشمگیر که جدّ دوم مؤلف این کتاب است و این دو پسر را از دختر تیدای بادوسپان داشت که از امرای گیلان بود، مرداويز از دختر بندار بن شیرزاد خواهر هزارسندان بادوسپان يك نبیره داشت فرهاد نام که دست‌نشانده محمد بن دشمن زیار کاکویه بود و در ۴۲۵ مُرد و چون خود در ۳۲۳ از این جهان رفت برادرش وشمگیر جانشین وی شد و به همین جهت پادشاهان دیگر این خاندان همه از نژاد وشمگیر بوده‌اند و از تخمه مرداويز کسی به پادشاهی نرسید. وشمگیر از دختر شروین بن رستم باوندی سه پسر داشت: بیستون و سالار و قابوس و چون در سال ۳۵۶ از جهان رفت بیستون به جای او نشست و چون او در ۳۶۶ از جهان رخت بست پسر سوّم قابوس جد مؤلف این کتاب به شهریاری رسید. قابوس دوزن داشت یکی دختر رکن‌الدوله بویه و دیگری دختر حسن فیروزان و سه پسر و يك دختر که زن فخرالدوله بویه بود، پسران وی منوچهر و دارا و اسکندر، در سال ۴۰۳ پسر مهترش منوچهر که داماد سلطان محمود غزنوی بود او را خلع کرد و خود به جای وی نشست و او يك پسر داشت انوشیروان که پس از مرگ پدر در ۴۲۰ به جای او نشست، برادر دیگر دارا نیز دست‌نشانده غزنویان بود و تا ۴۲۶ آثار وی در تاریخ هویداست، پسر سوم اسکندر پدر مؤلف این کتاب از ۴۳۴ تا ۴۴۱ در تاریخ ظاهر می‌شود و دختر مرزبان بن رستم باوندی در خانه وی بوده و از او يك پسر داشته است، مؤلف این کتاب در سال ۴۱۲ ولادت یافته و تا سال ۴۷۵ که این کتاب را تمام کرده از وی خبر داریم و او را يك پسر بوده است به اسم گیلانشاه که این کتاب را برای او نوشته است. مورخین همه در باب شاهزادگان آخر این سلسله یعنی از دارا و انوشیروان به بعد اشتباه کرده‌اند و ایشان را پادشاه دانسته‌اند ولی به دلایلی که پس از این خواهد آمد بر من مسلم است که شهریاری ایشان در گرگان پس از تسلط سلجوقیان بر این ناحیه منقرض شده و داستان انقراض این سلسله در سال ۴۷۱ به دست حسن صباح و ملاحظه افسانه‌ای است که بیخ و بن ندارد.

خانواده مؤلف این کتاب را فضیلت بزرگی است که تاکنون هیچ يك از خاندان‌های

شاهی ایران را از صدر اسلام تا زمان ما دست نداده و آن عرق ایرانی مخصوص و يك قسم پرستش استوار پابرجایی نسبت به این خاک گرامی است که پدران ما آن را به خون خویش آبیاری کرده‌اند و پیکر عزیز خود را به ودیعت جاودان بدان سپرده‌اند. اندک تأملی در تاریخ چهارصد سال آغاز قرون هجری بر ما روشن می‌کند که دیار گیلان و دیلمستان و طبرستان یعنی این خطه شاداب خرمی که در ساحل جنوبی دریای آبسکون واقع شده در مدت چهارصد سال مظهر و معرض تمام ایران پرستان حقیقی بوده است. هنگامی که تازیان بر ایران تاختند و دیار ما را از آن فر و شکوهی که در زمان ساسانیان داشت يك باره تهی کردند مشرق خراسان از خاک نیشابور بدان سوی یعنی خراسان و ماوراءالنهر تا سرحد ترکستان مدت نزدیک به صد سال با تازیان برابری کرد و مردم آن دیار هر چه توانستند کوشیدند که خاک ایشان به پای بیگانگان آلوده نگردد ولی عاقبت خراسان و ماوراءالنهر هم به دست کارفرمایان بغداد افتاد. اما گیلان و دیلمستان و رویان و طبرستان را يك سوی تا گرگان رود و از سوی دیگر تا حدود رودبار و طارم و از جانب دیگر تا دامنه دماوند و از يك طرف تا ناحیه طالش امروز هرگز به دست تازیان نیفتاد و اگر ترکان سلجوقی خاندان‌های غیور ایران پرست این نواحی را از پا نیفکنده بودند شاید سرنوشت ایران در مدت نهصد سال اخیر جز این می‌شد که شد. خاندان‌های جلیل‌القدری که در این نواحی حکمرانی داشته‌اند مانند سلسله بادوسپانان و گاوپاره و بارندیان و آل افراسیاب و جستانیان و غیره همواره کوشیده‌اند که ایران را از عنصر تازی پاک نگاه دارند و مدت‌های مدید سکه‌ها و کتیبه‌های ایشان به زبان پهلوی بود. آل بویه نیز در حدود خود یکی از بزرگ‌ترین خدمت‌های ملی را به ایران کرده‌اند و آن این است که چون دیدند از راه حکومت و جنگ و پرخاش دیگر ممکن نیست ریشه تازیان را از ایران کند و نهضت‌هایی که پیشینیان ایشان برای اعاده مذاهب قدیم ایران کرده‌اند به جایی نرسید مروج بزرگ‌ترین خلل در ارکان حکومت عرب شدند و آن این بود که بالمره و تا جاودان نژاد ایرانی را از نژاد عرب جدا کردند و اختلاف فکری عظیمی در میان افکندند که در نتیجه آن ایران به همان حال ایرانی خود ماند و اعراب نتوانستند ایران را هم از مظاهر زندگی مخصوص خویش چون مصر و سوریه محروم کنند و زبان و تمدن دیار ما را در زبان و تمدن خویش مستهلك سازند. شیرین‌ترین و شگفت‌ترین قسمت‌های تاریخ عالم این جنب و جوش چهارصد ساله‌ای است که از صدر اسلام به این

سوی در تاریخ ایران دیده می‌شود و با دلیری تمام می‌توان گفت تاکنون هیچ ملتی در هیچ يك از مراحل زندگانی خویش چنین عظمت و جلالی ظاهر نساخته است، مدت چهارصد سال تمام روح ایرانی دائماً در پرخاش و خروش بود، بعضی با دشنه و شمشیر با تازیان برابری می‌کردند، بعضی به مذهب زردشت و مذهب مزدك دوباره وسیله می‌جستند که دست تازیان را کوتاه کنند، برخی آیین و کیش تازه‌ای می‌آوردند تا بدین بهانه پای بیگانه را از خانه پدران خویش ببرند، بعضی دیگر از راه آشتی درمی‌آمدند و دربار بغداد را احاطه می‌کردند و به عنوان وزیر و دبیر و عامل دیوان تمدن ساسانی را بر تخت خلفای بنی‌العباس می‌نشاندند، بعضی دیگر دست به دامان نفاق می‌زدند و به جامه معتزلی و شعوبی و صوفی و قرمطی و غیره درمی‌آمدند و قدرت خلیفه عرب را درهم می‌شکستند و برخی تخت و تاجی از نو در گوشه‌ای از دیار خود راست می‌کردند و به فریب یا به زور خلیفه را به یاری خود می‌پذیرفتند. بعد از آن که چهارصد سال تمام وسایل ممکن را آزمودند عاقبت ایرانیان همه هم‌داستان شدند که بهترین راه رهایی ایران از این خطر جانکاه خانمان سوز آن است که خلیفه برای تازیان بماند و در اندیشه ایرانیان فرمانروایی نکند و این داستان شورانگیز حیرت‌افزای تشیع از همان جاست. شیعی برای ایرانی يك مصداق بیش نداشت: یعنی خراج‌گزار و فرمان‌بردار خلیفه عرب نبودن و به پیشوای ایرانی خویش پابست بودن. در میان این دلاوری‌های روحانی و جسمانی خاندان زیار امتیازی که دارند این است که از همه بی‌پروا تر و در نمودن آن رگ ایرانی خویش دلیرتر بوده‌اند. خلفای بغداد در آغاز کار چون نعمت پرورده ابو مسلم و ایرانیان بودند و خلافت خویش را وابسته بدیشان می‌انگاشتند مرتکب خطایی شدند که امور حکمرانی خویش را به دست وزرا و دبیران ایرانی سپردند ولی به زودی متوجه گشتند و از این راه بازگشتند و آن پیش آمد سوزناك برمکیان روی داد ولی به زودی خطای دیگر کردند که ریشه ایشان را برافکنند و آن این بود که نخست برای پیشرفت کارهای نظامی خود مزدوران دیلم و گیل و کرد را گرد خود جمع کردند و چون ایشان بنای نافرمانی را گذاشتند چنان پنداشتند که دیلمان و گیلیان و کردان را به دست ترکان باید برانداخت و به همین جهت کار را به دست ترکان سپردند، غافل از این که ترکان ایشان را از پای می‌افکنند و روزی ترکان نابود می‌شوند و در نژاد ایرانی مستهلك می‌گردند و باز ایران و ایرانی می‌ماند، همچنان که ماند و تاکنون مانده است.

اگر روزگار با امرای آل زیار دستیاری کرده بود بغداد را گرفته بودند، تاج ساسانیان را دوباره بر سر گذاشته بودند و آن جلال و شکوه دربار ساسانی بار دیگر جهان را خیره کرده بود. بیشتر از خاندان‌هایی که در این مدت در این نواحی گیلان و مازندران حکمرانی کرده‌اند و حتی بعضی از خانواده‌هایی که در خراسان و ماوراءالنهر به تخت و تاج رسیده‌اند نسب خویش را درست یا نادرست به ساسانیان یا بهرام چوبین می‌رسانیده‌اند و همین نکته روشن می‌کند که می‌خواسته‌اند این اخگر فروزان ستایش نسبت به ایران پیش از اسلام در دل ایرانیان فرو نینشاند و در ضمن آرزوی خویش را می‌رسانند که می‌خواسته‌اند به حق جانشین اردشیر بابکان و خسرو انوشه‌روان گردند. فرزندان زیار این آرزوی گوارا را بیش از دیگران آشکار کرده‌اند، در میان ایشان مرداویز از همه بی‌باک‌تر و دلاورتر بود، تاج خویش را مانند تاج ساسانیان ساخته بود، بر تخت می‌نشست و چون پادشاهان ساسانی با شوکت و جلالت بسیار مردم را بار می‌داد، آتش جشن سده را می‌افروخت و به آداب دربار ساسانیان سپاهیان خود را مسیزبانی می‌کرد و شراب می‌داد و در جشن انباز می‌کرد، در کشتار تازیان و حتی ایرانیانی که عامل تازی را پذیرفته بودند خودداری نداشت و از هر کسی که با بیگانه پیوند داشت انتقام می‌کشید. می‌خواست بغداد را بگیرد و خلیفه تازی را از آن جا براند.

فراهم آورنده این سخنان را اندیشه آن بود که در مقدمه این کتاب تاریخی از این خاندان بزرگ جای دهد ولی چون مسودات خویش را فراهم آورد کتابی یافت که از حد این اوراق خارج بود ناچار آن را مجلدی جداگانه ساخت که اگر مرگ امان دهد و ایزد یار شود به زودی به دست خوانندگان خواهد افتاد و در آن جا آن چنان که باید جلالت این مردان بزرگ را آشکارا کرده است، عجالتاً بدان مختصری که برای شناختن مؤلف این کتاب از آن ناگزیرست بسنده می‌کند:

مرداویز در آغاز کار جزو عمال اسفار بن شیرویه دیلمی بود که دست نشانده سامانیان به شمار می‌رفت و در بیشتر از جنگ‌ها با وی یاری کرد ولی طولی نکشید که میان ایشان به هم خورد و مرداویز از او برگشت و به زنجان رفت که جزو قلمرو اسفار بود و از آن جا سپاهی برداشت و بر اسفار تاخت و اسفار از او شکست خورد، از راه قهستان به طبرستان فرار کرد و از آن جا نیز از دست ماکان بن کاکلی دیلمی گریخت و خواست که به قلعه الموت پناه برد، مرداویز راه را بر وی گرفت و در سال ۳۱۶ در حوالی طالقان اسفار

گرفتار و کشته شد و مرداويز خود را پادشاه خواند و ماکان را شکست داد و در همان سال بر ری و قزوین و همدان و کنگاور و دینور و بروجرد و قم و کاشان و اصفهان و گلپایگان و طبرستان و گرگان دست یافت، در سال ۳۱۷ سامانیان ری را از او گرفتند و دوباره در ۳۲۳ شهر ری را متصرف شد، در ضمن این جنگ‌ها در همدان و قزوین خونریزی‌های بسیار کرده است و فرزندان بویه نخست از دست نشانندگان وی بودند ولی بعد از او جدا شدند و به پادشاهی رسیدند، در آغاز حکمرانی خویش که ماکان را شکست داد عمادالدوله را به گرفتن کرج فرستاد و خود به سوی اصفهان رفت و یاقوت بن مظفر عامل خلیفه بغداد را منہزم کرد و اصفهان را بر قلمرو خویش افزود ولی در اصفهان در سال ۳۲۳ بعضی از غلامان وی او را در حمام کشتند و پس از او برادرش ظهیرالدوله ابو منصور وشمگیر به پادشاهی رسید. وشمگیر در تمام مدت سلطنت خود با ماکان و عمال سامانیان در زد و خورد بود و عاقبت با سامانیان صلح کرد و آذربایجان را بر قلمرو خویش افزود ولی در اواخر پادشاهی خود اندک ضعفی در کار وی روی داد و رکن‌الدوله بویه طبرستان و گرگان را از وی گرفت و در ۳۳۱ رکن‌الدوله بر شهر ری دست یافت و این ناحیه از قلمرو آل زیار خارج شد و عاقبت وشمگیر در ۳۵۶ از اسب افتاد و مُرد و پس از وی پسرش ظهیرالدوله ابو منصور بیستون به شهر یاری رسید، در زمان وی سلطنت آل زیار رويه ضعف گذاشت و کم کم قلمرو ایشان به دست آل بویه می افتاد و در ۳۶۶ که وی مُرد از آن همه شوکت و قدرت مرداويز و وشمگیر چیزی نمانده بود. پس از او برادر کهنتر که شمس‌المعالی ابوالحسن قابوس باشد به پادشاهی رسید ولی از آن قلمرو وسیع پدرانش جز ناحیه گرگان برای وی نمانده بود. شمس‌المعالی قابوس در ادبیات ایران مقام بسیار بلندی دارد و در نظم و نثر عرب یکی از معروف‌ترین رجال است ولی در شهر یاری و کشورداری کار بزرگ از پیش نبرده بلکه به واسطه بد رفتاری و خونریزی بسیار زیردستان وی همواره از او ملول بوده‌اند و به همین جهت تمام دوره زندگانی را به حرمان و ناکامی گذرانده است، پس از مرگ رکن‌الدوله قلمرو وی در میان سه پسرش عضدالدوله و مؤیدالدوله و فخرالدوله متنازع بود و چون عضدالدوله برادر خویش فخرالدوله را از ملك پدر محروم کرد وی به گرگان نزد قابوس رفت و از او یاری خواست و به همین جهت دشمنی در میان عضدالدوله و قابوس در گرفت و در ۳۷۰ قابوس از عضدالدوله شکست خورد و به خراسان پناه برد و تا سال ۳۸۸ مدت هجده

سال در نیشابور دور از جایگاه پدران خویش و محروم از شهریاری در پناه غزنویان می‌زیست و به یاری غزنویان در ۳۸۸ به گرگان بازگشت ولی به واسطه همان بد رفتاری‌هایی که با زبردستان خود کرده بود، سپاهیان وی با پسرش منوچهر همدست شدند و در ۴۰۳ او را کشتند و فلك المعالی منوچهر را به سلطنت برداشتند، منوچهر داماد سلطان محمود بود و به همین جهت تا محمود زنده بود به اتکای وی در دربار نیاکان خود حکمرانی می‌کرد ولی پس از مرگ وی که در ۴۲۰ روی داد پسرش با کالیجار انوشیروان و برادرش دارا کاری از پیش نبردند و یگانه امید ایشان به پشتیبانی غزنویان بود ولی چون غزنویان نیز به نوبت ناتوان و زبون سلجوقیان شده بودند نتوانستند ایشان را در مقام خود نگاه دارند و حتی مسعود غزنوی با پیوندها و سوابقی که در میان بود وقتی طمع به دیار ایشان کرد و در سال ۴۲۶ به سوی گرگان و طبرستان رهسپار شد که آن دیار را بگیرد ولی پس از رنج‌های بسیار نومید به خراسان بازگشت و سه سال بعد یعنی در ۴۲۹ مقهور رکن‌الدوله ابوطالب محمد طغرل بیک بن میکایل سلجوقی شد.

مورخین همه از این پس شبهه بزرگی در حق این خاندان کرده‌اند و دارا و انوشیروان و اسکندر و کیکاوس و گیلانشاه را پادشاهان دانسته‌اند و انقراض ایشان را به دست ملاحظه در سال ۴۷۱ نوشته‌اند ولی همه بدین نکته متوجه نبوده‌اند که چون سلجوقیان در ۴۲۹ به پادشاهی رسیدند دیگر خطه‌ای نماند که به دست آل زیار مانده باشد، زیرا که سلجوقیان در آغاز که قلمرو خویش را در میان خود قسمت کردند مرو و خراسان سهم جفری بیک شد، بست و هرات و سیستان سهم بیغو، طبس و کرمان را به قاورد دادند، عراق را به طغرل بیک، ری و همدان را به ابراهیم ینال و ابهر و زنجان و آذربایجان را به امیر یاقوتی و گرگان و دامغان را به قتلش. پس سال ۴۲۹ را قطعاً باید سال انقراض این خاندان دانست و امیرزادگان آل زیار که پس از آن زیسته‌اند به هیچ وجه عنوان پادشاهی نداشته‌اند و فقط دارا و انوشیروان چند سالی در زمان سلطنت مسعود بن محمود غزنوی در گرگان حکمرانی کرده‌اند ولی سلطنت اسکندر و کیکاوس و گیلانشاه به هیچ وجه اساسی ندارد و در سراسر تاریخ ایران مطلبی که دال بر شهریاری ایشان باشد نتوان یافت. اگر در باب اسکندر اندک شکی باشد باب کیکاوس و پسرش گیلانشاه به هیچ وجه شك نیست و بهترین دلیل صراحت مطالب همین کتاب است.

از این کتاب کاملاً آشکارست که کیکاوس در تمام مدت عمر خود به پادشاهی نرسیده زیرا که خود تصریح می‌کند که مدتی در ازان نزد ابوالسوار شدادی بوده و ظاهراً در سال ۴۳۵ با وی به جنگ رومیان رفته است و در ضمن همین مطلب گوید از گنجه به گرگان فرستادم و شهادت‌نامه‌ای به امضای قاضی و رئیس و خطیب و عدول و علما و اشراف در صدق دعوی خویش خواستم، سپس جای دیگر گوید که هشت سال در غزنین ندیم سلطان مودود بن مسعود غزنوی بوده و ظاهراً در سال ۴۳۴ با وی به جنگ هندوستان رفته است، جای دیگر گوید در زمان القائم بامرالله (۴۲۲-۴۶۷) به حج رفته است، البته کسی که پادشاه بوده است به هیچ وجه معقول نیست که در رکاب پادشاهان دیگر در گنجه و در هندوستان جنگ کرده باشد و ندیم مجلس شاه دیگری باشد و حتی به حج رود. در باب پدرش اسکندر نیز چند جا در این کتاب سخن می‌راند و از جوانی و تربیتی که از وی پذیرفته است یاد می‌کند ولی به هیچ وجه از فحوای سخن او بر نمی‌آید که پدرش پادشاه بوده باشد.

در حق پسرش گیلانشاه نیز همین نکته واردست چه در ضمن اندرزهای بسیاری که به وی می‌دهد به هیچ وجه جنبه پادشاهی یا شاهزادگی برای وی قایل نیست، بلکه بالعکس صریحاً می‌گوید که اگر بازرگان یا طبیب یا منجم و مهندس یا شاعر یا خنیاگر یا خادم پادشاه یا ندیم شاه یا دبیر یا وزیر یا سپهسالار یا پادشاه یا دهقان یا جوانمرد شدی چنین و چنان کن و برای هر یک از این پیشه‌ها در فصلی جداگانه آدابی به وی می‌آموزد و سخت آشکارست که مؤلف این کتاب مردی است که دعوی پادشاهی ندارد و در دم مرگ به سن ۶۳ سالگی پسر خود را در زندگانی راهنمایی می‌کند و می‌کوشد که به هر پیشه‌ای که رسد آداب آن پیشه را بداند.

اما تاریخ ۶۶۲ که برای مرگ مؤلف این کتاب در بعضی کتاب‌ها نوشته‌اند خطای محض است و به هیچ وجه تردید نیست که تا ۴۷۵ یعنی سیزده سال پس از آن هم زیسته است، زیرا که در این تاریخ این کتاب را تمام کرده و چون تمام نسخه‌های موجود همین تاریخ را دارد و به رقم نوشته نشده است که تصور تحریف در آن راه یابد به هیچ وجه دلیل نیست که این تاریخ را نادرست بدانیم و تاریخ مرگی را که بعضی از مآخذ ضعیف برای وی نوشته‌اند مرجح بشماریم و همچنین تاریخ ۴۷۱ را که برای انقراض این سلسله نوشته‌اند به کلی مجعول باید دانست زیرا که آن چهار سال پیش از تألیف این کتاب است.

از تمام کتاب‌های تاریخ که از مؤلف و پدرش اسکندر و پسرش گیلانشاه نامی برده‌اند به خوبی آشکارست که جز این کتاب مأخذ دیگری در دست نداشته‌اند، زیرا که فقط به ذکر اسامی ایشان اکتفا می‌کنند و به هیچ وجه مطلبی نمی‌افزایند و سخت هویداست که اسم وی و پدر و پسرش را فقط این کتاب زنده نگاه داشته و شهرت وی نیز به واسطه همین کتاب است.

اخلاق و معلومات مؤلف

در نیمه اول قرن پنجم که مؤلف این کتاب می‌زیسته است علوم و معارف در ایران به منتهی درجه کمال خود رسیده بود و در هر گوشه‌ای از دیار ما دانشمندان بزرگ می‌زیسته‌اند و با آن که زد و خورد شدیدی در میان سلسله‌های مختلف در میان بوده و همواره کشور ما معرض تاخت و تاز سپاهیان بوده است این حوادث مانع از پیشرفت علم و ادب نمی‌شده و نیمه اول قرن پنجم را هم دوره جنگ و هم دوره علم و ادب باید دانست.

اوضاع ایران در زمانی که مؤلف این کتاب می‌زیسته است به حال طبیعی نبود، ترکان سلجوقی کاملاً خلفای بغداد را از خود هراسناک کرده بودند و بر امور خلافت چیره شده بودند، قدرت آل بویه که در زمانی به منتهی درجه کمال رسیده بود یک‌باره از میان رفته و ترکان سلجوقی جانشین ایشان شده بودند، تمام سلسله‌های کوچکی که در نواحی مختلف ایران از آذربایجان گرفته تا ماوراءالنهر و از عراق تا کرمان و خوزستان حکمرانی می‌کردند برافتاده بودند و تنها سلسله‌ای که باقی مانده بود خاندان غزنویان بود ولی ایشان هم ایران را از دست دادند و نواحی‌ای را که اجدادشان ناصرالدین سبکتکین و محمود غزنوی در هندوستان گرفته بودند نگاه داشتند. از سوی دیگر تعصب مسلمانی به منتهای شدت خود رسیده بود و هر جا که مسلمانان با نصارا همسایه بودند جنگ برپا بود، نه تنها سپاه سلجوقی در ارمنستان و گرجستان و آران با ترسایان جنگ می‌کرد بلکه در اقصای آسیا در فلسطین و سوریه نیز در جنگ‌های صلیبی شرکت داشت. با این همه علوم و معارف رونق بسیار گرفته بود، سلجوقیان در آغاز شهریاری خود عمال خویش را بیشتر از مردم نیشابور برگزیدند، در آن زمان نیشابور یکی از مراکز بزرگ علم و ادب بود و کسانی که در دربار سلجوقیان راه یافتند مردمان دانشمند یا دانش پرور بودند و به

همین جهت وزرای بزرگ سلجوقی بیش از همه در پرورش ادبا و علما کوشیده‌اند. دربار سلجوقی و مخصوصاً حول و حوش عمیدالملک کندی و نظام‌الملک طوسی همواره مشحون از ادبای معروف زمان بوده و بعضی از راه دور برای دریافت صلت‌های گران نزد ایشان می‌رفته‌اند. کتاب *دمیة القصر* ابوالحسن علی بن حسن باخرزی بهترین نمونه است از وفور ادبایی که در دربار سلجوقیان بوده‌اند. عمیدالملک کندی به زبان فارسی رغبت بسیار داشت به همین جهت ادبیات فارسی در عصر وی یکی از بهترین ادوار را پیموده است. نظام‌الملک بالعکس به زبان عرب بیشتر مایل بود به همین جهت ادبای ایران که در زبان عرب دست داشته‌اند پرورش‌ها و نوازش‌های بسیار از او یافته‌اند. دیگر از خصایص بزرگ قرن پنجم ذوق مفروطی است که در سراسر ایران نسبت به تصوف و عرفان آشکار بود و عدهٔ بسیاری از مشایخ عرفای بزرگ ایران در این زمان می‌زیسته‌اند، نظام‌الملک چندان معتقد مشایخ تصوف بود که برای ایشان خانقاه بزرگی در اصفهان ساخت و جمع کثیری از عرفا را در آن جا میزبانی می‌کرد و خانقاه اصفهان وی با نظامیة بغداد که برای دانشمندان ساخته بود برابری داشت.

مؤلف این کتاب هم پرورش یافتهٔ همین زمان و پروردهٔ همین مقتضیات بود، به همین جهت است که سه جنبهٔ مختلف در کمال وضوح از قلم وی آشکار می‌شود و پیداست که وی هم سپاهی و هم دانشمند و هم عارف مشرب بوده است. فصول مختلف این کتاب بهترین گواهی است از وسعت اطلاعات وی، در تاریخ گذشتهٔ ایران و اسلام کاملاً مطلع بوده، بر تاریخ زمان خویش آگاهی کامل داشته، علمای بزرگ عصر خود یا قرین به عصر خویش را در کمال خوبی می‌شناخته و از آثار ایشان مسبوق بوده، از شعرای پیشین نیز آگاه بوده، در انشاء و عروض و طب و نجوم و موسیقی و فنون سواری و سپاهی و مملکت داری توانایی تام داشته است.

مهم‌ترین جنبه‌ای که مؤلف در این کتاب از خویش آشکار می‌کند صراحت بیان و صدق لهجهٔ اوست و پیداست که مردی بسیار پارسا و درست کار و راست گو بوده است، خود می‌نویسد که در پنجاه سالگی توبه کرده است و به حج رفته و به غزای هندوستان و روم شده است. در صراحت بیان و صدق لهجهٔ او شواهد بسیاری در این کتاب است، چنان که در بسیاری از موارد که پسر خویش را پند می‌دهد گوید هر چند دانم که نپذیری و نشنوی ولی من به تکلیف خود رفتار می‌کنم، همچنان که مرا هم در جوانی پند دادند و

نشنیدم و البته این خود دلیل از منتهای درست‌گویی و صراحت‌گفتار اوست. جنبه دیگر او این است که نظر بسیار وسیع و دقیقی داشته است چنان‌که در فصلی که در باب بنده خریدن دارد روحیات تمام ملل معروف عصر خویش را با کمال درستی بیان می‌کند و راستی این قسمت از کتاب او یگانه اثری است که از مباحث معرفة الروح فلسفه جدید در آثار قدمای ایران داریم، در باب ندیمی و دبیری و وزیر و سپهسالاری و شاعری و رامشگری و سایر پیشه‌ها هر چه گفته است نظر بلند و رأی رزین وی را می‌نماید.

در میان پادشاهان و امیرزادگان ایران مؤلف این کتاب تنها کسی نیست که تألیف کرده باشد، حاج خلیفه در کشف‌الظنون کتابی به اسم «تفرید فی الفروع» به سلطان محمود غزنوی نسبت می‌دهد و گوید اما مسعود بن شبیه گفته است که این پادشاه از بزرگان فقها بود و این کتاب وی در غزنین معروف است و در منتهای خوبی است و نزدیک شصت هزار مسئله در آن است و نیز کتابی به اسم «تحفة الملوك» در تعبیر به خلف بن احمد پادشاه سیستان و کتاب دیگری در تفسیر به نام وی ثبت کرده و حتی کتابی به اسم «رسالة ملكشاهیه» به ملکشاه سلجوقی نسبت می‌دهد و گوید رساله‌ای است که در وصف بلاد و مملکت خویش تألیف کرده است. در هر صورت اگر ملکشاه خود کتابی تألیف نکرده باشد قطعاً دیگران را به تألیف کتاب وادار می‌کرده است، چنان‌که نظام‌الملک سیاست‌نامه را به خواهش وی تألیف کرده و نیز کتابی به زبان فارسی به اسم شکارنامه خسروی در زمان وی تألیف شده که در مقدمه آن چنین نوشته‌اند: «این کتاب شکارنامه است که از زمان شاه افریدون باز که استخراج این علوم کرده‌اند و ابتدای جانورداری در آنروزگار بوده و حکما و استادان زحمت‌ها کشیده‌اند و بانواع ریاضت و فکر بر زبانهای پیشینیان جهة کتب خانه سلاطین انارالله براهینهم تصنیفات کرده بودند و بزبان فارسی ترجمه کرده‌اند از زبان پهلوی که در زمان انوشیروان عادل از زبانهای دیگر به پهلوی ترجمه کرده بودند و سبب ترجمه کردن و نهادن این کتاب آن بود که چون نوبت پادشاهی انوشیروان رسید او را هوس جانورداری اتفاق افتاد و درین فن بغایت هوس بکمال داشت چنانکه هیچ ذوق و تنعم و تفرج او را چون شکار جانور نبود و بیشتر اوقات بدین شغل مشغول بودی، روزی جمعی از میر شکاران در پیش او در باب جانور از کتب و تجربه بحث می‌کردند، پادشاه طلب فرمود خواجه بزرجمهر حکیم را و گفت چنان خواهم که باطرف کس فرستی و کتب شکارنامه‌ها که در زمان ملوک ماضی جهة کتب خانه ایشان

تصنیف کرده‌اند جمع کنی و استادان که در این روزگار جمع شده بریشان خوانی و صلاح و فساد آن بکلی بدانی و آنچه خلاصه باشد از کتب جمع گردانی و آنچه اینجماعت دانند اضافه کنی و بزبان فهلوی تجدید کنی تا دستوری باشد و به روی روزگار بماند و اگر مشکل افتد بدان رجوع توان کرد؛ بموجب فرموده خواجه بزرجمهر آن کتب به زبان فهلوی ترجمه کرد و آنچه خواجه را از روی حکمت در آن باب معلوم شده و استادان دانستند بدان اضافه کردند و آنکتب را شکارنامه انوشیروان نام نهادند و دستوری شد بروی روزگار. بعد از آن شاهنشاه ابوالفوارس عبدالملک بن نوح رحمة الله علیه را اتفاق این فن افتاد از ملوک ما تقدم بگذشت. روزی وزیر را فرمود که کتاب شکارنامه انوشیروانی طلب کنند و بدست آرند و استادان که در روزگار او جمع بود حاضر کردند و کتاب بریشان خوانند و آنچه از ایشان دانند اضافه کنند و بزبان فارسی ترجمه کنند، بموجب فرموده وزیر آن کتاب به زبان فارسی ترجمه کرد و آنچه استادان دانستند اضافه کرد، ملک تا آخر عمر بدان کار کردی و بعد از روزگار او شاه خلف سیستانی که در این فن استادی ماهر بود و هوس این فن او را بغایت کمال بود بهوس این فن بیخارا آمد و این کتاب طلب کرد و حاضر گردانید و استادان این فن را چون دهقان سکنی و دهقان باتکینی را و ابوالفرج بازدار را و زرگری بازدار را و این کتاب حاضر گردانید و بریشان خواند، جماعت بر قول پیشینیان رضا دادند و آنچه ایشان دانستند اضافه کردند و او همیشه بدین کتاب کار کردی...»، پس از آن مؤلف می‌نویسد که چون زمان شاهی به سلطان ملکشاه رسید نظام الملک را گفت که جمعی از آگاهان بدین فن را گرد آورد و کتابی بردارد او هم مردمی به هر دیار فرستاد و از هر کشوری يك تن مرد آگاه بدین فن آوردند که اسامی ایشان به تفصیل در مقدمه کتاب ذکر شده است و ایشان چند روز با هم نشستند و این کتاب «شکارنامه خسروی» را برای ملکشاه پرداختند.

از این مطالب به خوبی آشکارست که پادشاهان و امرای قرن چهارم و پنجم ایران اگر هم خود دانشمند و مرد تألیف نبوده‌اند به مؤلفات دیگران رجوع می‌کرده‌اند و اغلب مردم را به تألیف کتاب می‌گماشته‌اند و مؤلف این کتاب نیز از همان زمره است و پیداست که در جوانی گذشته از پرورش خاصی که امیرزادگان را بوده است مانند سواری و تیراندازی و شناوری و غیره مدت‌ها نزد آموزگاران درس خوانده و پس از آن در سال‌های عمر خویش با کتاب و درس و بحث مأنوس بوده است و در این تألیف

خویش مکرر از کتاب‌های معتبر اسلاف یا معاصرین خود نام می‌برد و از آنها مطالبی ذکر می‌کند.

اشعار مؤلف

مؤلف این کتاب به زبان فارسی شعر نیکو می‌سروده، ولی البته نثر او نسبت به شعرش به مراتب بهترست و قابل قیاس نیست، شعر او تا درجه‌ای متوسط به شمار می‌آید، در این کتاب چهل بیت و یک مصرع از اشعار خود را شاهد آورده است، رجوع کنید به صحایف ۶۳، ۷۶، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۷. ابیاتی که از خویش آورده به جز شش بیت همه از رباعیات اوست از آن جمله یک رباعی به زبان طبری و بعضی ابیات در متن کتاب هست که به نام کسی تصریح نکرده و شاید آنها نیز از وی باشد. به جز این ابیات که در متن کتاب آمده عوفی در لباب الالباب (ج ۱، ص ۳۱) این رباعی را نیز به نام وی می‌نویسد:

تا دور شدی شدستم ای روی چو ماه

اندیشه فزون و صبر کم حال تباہ

تن چون نی و بر چو نیل و رخسار چو کاه

انگشت بلب گوش بدر دیده براه

نام این کتاب

این کتاب به اسم «قابوس نامه» معروف است و ظاهراً همیشه به این اسم معروف بوده، زیرا تمام کسانی که از آن نقل کرده‌اند آن را به همین نام خوانده‌اند، فقط عوفی در جوامع الحکایات و لوامع الروایات اسم آن را نمی‌برد و گوید کیکاوس در نصایحی که به فرزند خود کرده است چنین و چنان گفته، اما ظاهراً «قابوس نامه» نام اصلی این کتاب نیست زیرا که نه مؤلف آن را قابوس نام بوده است و نه برای قابوس نوشته شده، مؤلف آن کیکاوس نام داشته و برای گیلانشاه پسرش نوشته و قابوس نام جد اوست، می‌بایست اسم این کتاب کاوس نامه یا کیکاوس نامه باشد زیرا که در تسمیه کتاب همیشه نسبت به اسم مؤلف می‌دهند و نه به جد مؤلف، دلیل محکم تر آن است که مؤلف خود در ص ۵۴ گوید: «این نصیحت نامه و این کتاب مبارک شریف را بر چهل و چهار

باب نهادم» در این صورت اسم حقیقی آن «نصیحت‌نامه» است ولی چون همواره به اسم قابوس‌نامه معروف بوده است من نیز از اسم معروف آن پیروی کردم.

شهرت و رواج این کتاب

این کتاب ظاهراً از قدیم‌ترین زمان‌ها یعنی از همان زمانی که نوشته شده در ایران شهرت یافته و یکی از مشهورترین کتاب‌های فارسی بوده است، چنان که سنایی غزنوی در حدیقة الحقیقه که در سال ۵۲۴ تمام شده یعنی چهل و نه سال پس از تألیف این کتاب آن را پرداخته است حکایتی را از آن تقریباً حرف به حرف نظم کرده و تا جایی که مسود این اوراق را اطلاع است پس از وی محمد عوفی در جوامع الحکایات و لوامع الروایات و قاضی احمد غفاری در تاریخ نگارستان و محمد حبله‌رودی در جامع التمثیل و فزونی استرآبادی در بحیره و افضل‌الدین ابو حامد احمد بن حامد کرمانی در عقد العلی فی موقف الاعلی و بهاء‌الدین محمد کاتب معروف به ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان و سعدالدین کافی در قصیده خود و خسرو دهلوی در مطلع الانوار و عبدالرحمن جامی در سلسله الذهب و مجدالدین محمد الحسینی مجدی در زینة المجالس و محمدباقر معروف به محقق سبزواری در روضة الانوار حکایات بسیار از آن نقل کرده‌اند.

قاضی احمد غفاری در تاریخ نگارستان (چاپ بمبئی، ۱۲۷۵، ص ۱۰۴) گوید: «در قابوس‌نامه / از ابن هشام نقل کرده است که يك بارى دو ولايت يمن بسبب ورود سيل قبرى ظاهر شد، در آن جا عورتى بود، در گردن وی هفت گردن‌بند از دُر و در دست‌ها و پاها و بازوی او هفت دست ابرنجن و خلخال و بازویند و در هر انگشتش انگشتی که جواهر ثمین داشت و صندوقی مملو از اموال و لوحی بر بالین او بود و بر آن سطری چند مسطور، خلاصه سطور آنکه منم ماجه بنت شعیر، هر چند که بجهة مأکولی که بدان سد رمق توان کردن از نقره و طلا ببازار روان کردم یافت نشد، آخر بعضی از آنها را صلايه نموده نزد خود آوردم که شاید دفع جوع شود نشد، آخر بصد درد وداع جوهر نفس نفیس و نقد حیات را وداع کرده سر در نقاب حجاب کشیدم، التماس از واقفان چنانست که بر حال من رحم نموده از نومیدی این بیچاره یاد آرند، مصرع: چشم دارم که ز محرومی من یاد آرید.» سپس جای دیگر از همان کتاب (ص ۳۲۴) گوید: «در قابوس‌نامه مذکورست که حق جل و علا بیکی از اجله صلحای بنی اسرائیل وعده اجابت سه دعا فرمود؛ زوجه‌اش

چون برین مطلع شد آغاز وسوسه کرده یکی از این سه دعا را در حق خود استدعا نمود. شوهرش گفت: مطلوب تو چیست، تا از خدای تعالی تمنی کنم؟ وی گفت که می‌خواهم شکیل‌ترین زنان بنی‌اسرائیل باشم؛ زاهد دست بدعا برداشته آنرا مستثلت نمود، حسب الموعود و المسئول، نظم:

جمال مرده‌اش را زندگی داد رخس را طلعت فرخندگی داد

جوانی پیریش را گشت هماله پس از چل سائگی شد هژده ساله

زن چون در خور خود کمال حسن و جمال یافت به مقتضای، بیت:

نکو رو تاب مستوری ندارد درش بندی ز روزن سر برآرد

آغاز جلوه کرده با بیگانگان آشنایی کرد؛ مرد عارف چون برین دقیقه واقف شد غیرت کرده مراسم دعای بد که بموجب وعده کریمه رد نمی‌گشت در حق او بجای آورد و آن جمیله بیک بار سگی گشت و بنیاد نوحه کرد، مصرع: برون می‌آمدی از خانه و فریاد می‌کردی، اولادش چون برین قضیه واقف گشته بنیاد گریه و زاری کرده از والد ماجد خود دعای خیر در حق والده استدعا نمودند پدر را بر حال ایشان ترحم آمده دعای دیگر که مانده بود در حق وی بکار برد، حاصل که به شومی آن می‌شومه هر سه دعای آن صالح ضایع شد.»

شگفت است که در تمام نسخه‌های قابوس‌نامه به هیچ وجه اثری از این دو مطلب که قاضی غفاری گوید از آن برداشته است نیست، ممکن است کتابی دیگر را با قابوس‌نامه اشتباه کرده یا این که نسخه‌ای به جز نسخه‌های متداول ما به دست داشته است ولی این احتمال دوم بسیار ضعیف است.

ترجمه‌های این کتاب

تا جایی که مبین این مقالات را آگاهی است این کتاب تاکنون به دو زبان ترجمه شده، نخست ترجمه ترکی آن است که در میان سال ۸۲۴ و ۸۲۷ هجری احمد بن الیاس بنا بر فرمان سلطان مراد دوم پادشاه عثمانی ترجمه کرده و آن ترجمه در سال ۱۲۹۸ هجری توسط عبدالقرون شیروانی در شهر غازان چاپ شده است.

ترجمه دیگری که از آن سراغ داریم ترجمه فرانسه است که توسط آ. کری مستشرق فرانسوی مترجم معروف کتاب شرایع الاسلام صورت گرفته و در پاریس در سال

۱۸۸۶ چاپ کرده‌اند و عنوان آن بدین قرار است:

Le Cabous Namé traduit par A. Query-Paris, Ernest. Lerour, Editeur, 1886.

این ترجمه از روی چاپ مرحوم هدایت است.

چاپ‌های سابق این کتاب

قابوس‌نامه تاکنون هفت بار در ایران و هندوستان چاپ شده است: چاپ نخستین آن که به تصحیح مرحوم رضاقلیخان هدایت امیرالشعراء در تهران به سال ۱۲۸۵ قمری به ضمیمه تزوگ تیموری و مقدمه‌ای به قلم مرحوم هدایت انتشار یافته بی‌تردید بهترین چاپ آن است، تنها نقصی که دارد این است که از اصل نسخه آن مطابق پنج صحیفه از نسخه حاضر (ص ۱۸۷-۱۹۲) ساقط بوده است و در چاپ عیناً همان نقص باقی مانده. بار دوم در تهران در سال ۱۳۰۷-۱۳۰۸ قمری از روی چاپ مرحوم هدایت با همان تزوگ تیموری و به همان قطع و دارای همان نقیصه چاپ دیگری انتشار داده‌اند. بار سوم در بمبئی از روی همان چاپ مرحوم هدایت یک نیمه از کتاب جزو انتشارات میرزا محمد ملک الکتاب در سال ۱۳۱۴ چاپ شده است. بار چهارم در تهران ۱۳۱۹ از روی چاپ هدایت انتشار یافته. بار پنجم در بمبئی به سال ۱۳۲۵ به توسط حاج میرزا اسدالله تاجر شیرازی چاپ دیگری انتشار یافته که آن نقیصه چاپ مرحوم هدایت در آن نیست ولی ناشر کتاب تصرفات بی‌مورد نا موجه در متن کتاب کرده است و مطالبی از خود بر آن افزوده، مخصوصاً مقید بوده است که به مناسبت مطالب اشعاری از شعرای متوسطین و متأخرین در آن داخل کند. بار ششم در ۱۳۳۱ در بمبئی چاپ دیگری از یک نیمه کتاب جزو انتشارات میرزا محمد ملک الکتاب به انجام رسیده است. بار هفتم در سال ۱۳۴۱ در مطبعة جبل المتین اصفهان چاپ دیگری به توسط فتح‌الله بن آملا والی اردنی بختیاری به همت سلطان محمدخان سردار اشجع بختیاری با حروف سربی انتشار یافته که نقیصه چاپ مرحوم هدایت در آن نیست و پس از چاپ مرحوم هدایت بهترین چاپ این کتاب است.

چنان که از پشت جلد بعضی از کتاب‌های چاپ اوقاف گیب معلوم می‌شود امنای اوقاف مزبور در لندن وقتی در اندیشه آن بوده‌اند که این کتاب را به تصحیح ادواردس *E. Edwards* مستشرق معاصر انگلیسی جزو انتشارات اوقاف گیب *Gibb Memorial*

نشر دهند ولی ظاهراً از این خیال منصرف گشته اند و معلوم نیست که متصدی نشر این کتاب آن را برای چاپ آماده ساخته است یا این که تنها قصدی داشته و به مقصود نرسیده است.

چاپ حاضر

نسخه‌ای که اکنون به دست خوانندگان است برای نوآموزان مدارس متوسطه ایران که باید به متن صحیحی از کتاب‌های نثر فارسی قدیم و از آن جمله کتاب حاضر دسترس داشته باشند به مناسبت آن که چاپ‌های سابق این کتاب نایاب شده است و برای معدودی از محققین و صاحبان تتبع که بدین گونه کتاب‌ها و قعی می‌گذارند فراهم شده. کسی که نخست مرا به نشر این کتاب برانگیخت دوست دیرین من آقای میرزا علیمحمدخان پیروزمند بود و سپس چون بزرگان ادبای این شهر نیز کراراً مرا بدین کار دلیر کردند نافرمانی را کفران نعمت دیدم و بدین خدمت کمر بستم. نخست در اندیشه آن بودم که نسخه‌های قدیم را با چاپ مرحوم هدایت بسنجم و نسخه معتبری فراهم آورم و اختلاف نسخ را در حاشیه ثبت کنم ولی پس از قیاس یکی چند نسخه با هم دیدم که تعلیق به محالست زیرا که هر نسخه‌ای با نسخه دیگر اختلاف بسیار دارد و چون یکی از نسخی که به امانت نزد من بود نسخه حاضر بود و آن را کامل‌تر و معتبرتر و قدیم‌تر از نسخ دیگر یافتم و پس از جویندگی بسیار آشکار شد که قدیم‌ترین نسخه موجود از این کتاب است درنگ نکردم که تنها بدان متکی شوم و از نسخه‌های دیگر مطلقاً چشم‌پوشم. نسخه حاضر در اواخر ذی‌حجه سال ۷۵۰ قمری به خط محمد بن محمود بن علاء‌الدین بخاری ملقب به محمد فقاعی برای استاد هندو بن استاد بختیار طوسی ملقب به استاد هندوی آل‌کر نوشته شده، نسخه‌ای است در منتهای زیبایی به خط نسخ بسیار خوش و به رسم الخط خاصی که نظیر آن بسیار کم است و چون کلمات و حروف را اغلب به هم پیوسته است خواندن آن برای کسانی که عادت به خطوط قدیم نداشته باشند دشوار و محل تأمل است. در این صورت این نسخه ۲۷۵ سال پس از تألیف کتاب نوشته شده و تا جایی که من آگاهم قدیم‌تر از این نسخه به دست نیست، سابقاً در آذربایجان بوده و به آقای علینقی خان صحت‌زاده معلم سابق ریاضیات مدرسه متوسطه کرمان مقیم تبریز تعلق داشته و اینک متعلق است به کتابخانه دانش پرور معروف این زمانه آقای حاج

حسین آقا ملک که کتابخانه ایشان گنجینه گرانبهایی از یادگارهای جاودان پدران بزرگوار ماست و بسا نفایس از جان عزیزتر در آن مخزون است. این مرد بزرگ که همت شاهانه و سخای افسانه مانندش در جمع و نگاه داری این درهای گران نایاب با منتهای گشاده رویی در حق پویندگان راه دانش توأم گشته است از آن چه هست در احیای آثار نیاکان و نشر کتاب‌ها و رواج بازار دانش دریغ نمی‌کند و به محض این که از اندیشه من آگاه شد با کمال بزرگواری این نسخه عزیز را به امانت به من سپرد و در تمام مدتی که این اوراق در مطبعه بود آن را حرز جواد خویشتم می‌داشتم و اینک شادم که از دستبرد نابود شدن تا جاودان رسته است و در این اوراق فواید آن عام می‌شود. نسخه اصل شامل ۲۵۰ صحیفه است که صحایف آن را در متن بین الهللین نمایانده‌ام و در اصل کتاب با مداد نمره گذاشته‌ام، اصل کتاب به قطع خشتی بزرگ دارای ۲۹ سانتیمتر طول و ۲۰/۵ سانتیمتر عرض است و مسطر آن ۲۱ سانتیمتر طول و ۱۴/۵ سانتیمتر عرض دارد. هر صحیفه آن شامل هفده سطرست به خط نسخ جلی و به قلم دو دانک بر روی کاغذ خراسانی کلفت زردنک، عناوین فصل‌ها و جمله‌ها و اشعار و آیات و حکم و امثال به خط سرخ جلی‌تر از متن و گاهی به مرکب سیاه جلی‌تر از متن نوشته شده و حاشیه آن به دو قلم جدول سرخ دارد. برای نمونه یک صحیفه از اواسط و صحیفه آخر آن را عکس برداشته‌اند و در لف همین اوراق از نظر خوانندگان می‌گذرد. تنها نقیصه این نسخه آن است که سی و سه صحیفه آن یعنی صحایف ۱-۹، ۶۰-۷۱، ۱۲۰-۱۳۱ آن از میان رفته و به جای آن به خط تازه‌تر الحاق کرده‌اند ولی از رسم الخط و کاغذ و مرکب این لواحق پیداست که آن نیز قدیم و لااقل از قرن نهم است. پس از نسخه قابوسی نامه به همان کاغذ اصل و به خطی که اندکی شبیه به خط کاتب قابوسی نامه است ترجمه فارسی یکی از رسایل جابر بن حیان صوفی در کیمیا در یازده صحیفه نوشته شده ولی آخر آن رقم و تاریخ ندارد.

چنان که خوانندگان اندک قیاسی در میان نسخه حاضر با چاپ مرحوم هدایت بکنند آشکار می‌شود که اختلاف نسخه بسیارست و با آن که چاپ مرحوم هدایت بسیار کم غلط است پیداست که نسخه حاضر به مراتب معتبرتر و به زبان عصر مؤلف نزدیک‌تر و همه جا عبارات این نسخه کهنه‌ترست و همین اختلاف با نسخه‌های دیگر آشکار شد، به همین جهت به هیچ وجه لازم نبود که نسخه بدل‌ها را در حاشیه متعرض شوم و چون

نسخه اصل مصحح بود اصلاح و تصرفی در آن لازم نمی شد، مگر در یکی چند مورد که پیداست لغزش قلمی برای کاتب روی داده و اندک خطایی کرده است. بنابراین اصل نسخه را اساس قرار دادم، اگر خطایی از جانب کاتب بود در متن اصلاح کردم و اصل را در حاشیه ضبط کردم و اگر اختلافی با چاپ مرحوم هدایت آشکار شد که نسخه چاپ مرحوم هدایت بهتر بود به علامت خ. در حاشیه نمودم و فقط در جاهایی که چاپ مرحوم هدایت کلمه‌ای یا عبارتی که مفید معنی بود بر نسخه اصل افزون داشت آن را در میان دو قلاب [] در متن علاوه کردم و اگر در عبارت نسخه اساسی ملاحظات لازم شد در متن بنا بر نسخه اصل ضبط کردم و آن ملاحظات را در تعلیقات و یا در حواشی هر صحیفه به علامت ظ: به جای خود آوردم و اگر کلمه‌ای یا لغتی محتاج به معنی یا توضیحی شد در حاشیه همان صحیفه ایراد کردم و در ضمن حواشی و تعلیقاتی که برای معلمین یا محصلین سودمند بود در فصلی جداگانه در آخر کتاب افزودم. اما در متن کتاب همه جا رعایت املائی نسخه اصل را کردم و هر جا چ راج و در اذ و پ را ب و ژ را ز نوشته بود عیناً در چاپ باقی گذاشتم تا رسم الخط نسخه اصل کاملاً محفوظ باشد و اگر در خواندن کتاب نخست خواننده را درنگی یا تردیدی دست دهد پس از خواندن یکی چند سطر عادت می کند. اگر خوانندگان در صحایف این کتاب به خطایی برخوردند که از مسود این اوراق سر زده باشد چشم پوزش و گذشت از ایشان دارم، سخت آشکارست که فرزند آدمی از خطا و فراموشی سرشته است و هیچ کس نیست که بتواند دعوی عصمت کند و خویشتن را از خطا بری داند.

فواید لغوی این کتاب

در پایان سخن لازم بود شمه‌ای از فواید لغوی که از این کتاب می توان برد ایراد کنم. یکی از بزرگ ترین بهره‌هایی که در این زمانه از کتاب‌های نظم و نثر قدیم ایران می توان برد دقت در معانی مختلف لغات و ترکیبات و تلفیقات زبان فارسی است. کم کم زبان ما هم باید دارای فرهنگ جامعی مانند زبان‌های ممالک اروپا شود که در ذیل هر کلمه معانی مختلف و استعمال‌های گوناگون و تعبیرات متنوع هر لغت را با ترکیبات و تلفیقاتی که ممکن است از آن کرد و پیشینیان کرده‌اند ایراد کنند و این کار میسر نمی شود مگر این که در تمام کتب فصحای ایران تعبیرات مختلف هر کلمه را در نظر بگیرند، این کتاب از این

حیث شامل فواید بسیارست و هر جمله آن از فایده‌ی تهی نیست و نظر صائب کار آگهان خود بدان متوجه خواهد گشت و ضرورت به راهنمایی نیست، معذک برای آن که راه این سبک تحقیق لغوی باز شود و کسانی که بدان خو نگرفته‌اند نمونه‌ای به دست داشته باشند بعضی فواید لغوی را که در هر یک از صحایف این کتاب می‌توان یافت یادداشت می‌کنم:

ص ۵۲: کاربندی = استعمال، بغنیمت داشتن = غنیمت شمردن، پنداشت = پندار.

ص ۵۳: خودکام = خودسر، ناشایست = ناشایسته، کم‌بودگان = وضع در مقابل شریف، نخجیرگاه = شکارگاه.

ص ۵۴: بالا دادن = ارتفاع دادن، بی‌راه به حال معین فعلی، بی‌چون = بی‌چون و چرا.

ص ۵۷: بودنی = موجود، نابودنی = معدوم، شاید بود = ممکن الوجود، یکی‌ای = احدیت.

ص ۵۹: تاوان نهادن = تقصیر نهادن، نیکی نمای = محسن.

ص ۶۰: سپاس دانستن = قدر دانستن، روزی‌ده = روزی‌رسان، دست زدن = متوسل شدن، به راست گویی داشتن = ایمان آوردن.

ص ۶۲: عادت کردن = عادت دادن، هم‌طبع = همسان، بر کسی صحبت کردن = با کسی صحبت کردن.

ص ۶۳: پیدا کرد = به وجود آورد، ساز = وسیله و استطاعت، روزیه = نیک‌بخت.

ص ۶۴: نازان = نازکنان و عشوه‌کنان.

ص ۶۵: برتر = عالی، فروتر = دانی، نهاد = ادا و پرداخت، چیدن ناخن = بریدن ناخن.

ص ۶۹: چنگ زدن = دل بستن، از دست گذاشتن = از دست دادن، زفان = زبان، عادت مکن گفت = به گفتن عادت مکن.

ص ۷۰: شاخ زدن = شاخه دواندن، بالا گرفتن = ارتفاع جستن، جای تهمت زده = جای رسوا، در خویشتن به غلط شدن = در حق خود اشتباه کردن، شورستان = شوره‌زار، نیکی آموز = به آموز، بر نیکی پشیمان شدن = از نیکی پشیمان شدن، درست شد = مسلم شد.

ص ۷۱: بر حق = به حق، مصدق داشتن = تصدیق کردن، منبر آموختن = ادب و دانش آموختن، دلیر = ماهر، بسنده آمدن = از عهده برآمدن، بیاریت = بیارید.

ص ۷۲: بگوئیت = بگوئید، تا = عدد و دانه در شمارش، منادی کردن = ندا کردن و

جار زدن، ملك دادن = به تملك دادن، از جا گشتن = از جا در رفتن، بغم شمردن = غم دانستن، اومیدوار و اومید = امیدوار و امید، ستهد و ستهنده = از ستهیدن به معنی ستیزه کردن.

ص ۷۳: دیر نباید = طولی نکشد، هم‌مانندان = اقوان، دست باز داشتن = دست کشیدن.

ص ۷۴: پاك شلوارى = خودداری از شهوت، بی‌حفاظی = دریدگی و هتاکى، صحبت گرفتن = انس گرفتن، زیانکار = مضر.

ص ۷۵: بنساوند = از نساویدن به معنی لمس کردن.

ص ۷۶: نصیحت پذیرنده = نصیحت پذیر و نصیحت شنو، طیره = شرمسار.

ص ۷۷: گزاردن شغل = به جا آوردن شغل، دژم‌روی = ترش‌روی.

ص ۷۸: پای بر جای = استوار و راسخ، ولایت = دیار، کوه‌پایه = ناحیه کوهستانی.

ص ۷۹: محضر = استفتا، غوغا = مردم بازاری و عوام.

ص ۸۰: روی = وجه و جنبه (در سخن)، در روی من = در حضور من، خواب‌گزار = معبر، سون = سوی، بناجایگاه = بی‌مورد، منبر = ادب و فرهنگ.

ص ۸۱: میانه = میانه‌رو، گران‌سنگی = مقابل سبکساری به معنی وقار، پیش‌اندیشی = پیش‌بینی، سرد سخن = گوینده سخنان سرد، شکستن سخن = رد کردن سخن، ستودن = تصدیق کردن، بسیار دان و کم گوی = بسیار داننده و کم گوینده، بسیار گوی = پر گوی.

ص ۸۲: خویشتن‌ستای = خودستای، درست کن = ثابت کن، ایستادن = قبول کردن و پذیرفتن.

ص ۸۳: یافه = یاره، مشتری چرب = مشتری شایق، مردم به معنی انسان مهذب و آدمی به معنی مطلق انسان، نواختن = نوازش کردن، بروزگار = پس از مدتی، بگوش دل = به گوش هوش.

ص ۸۴: پای رنج = حق‌القدم.

ص ۸۵: پشیمانی خوردن = افسوس خوردن، زیان‌مند = مضر، بنده گلو = شکم‌پرست، آموزش = اسم مصدر از آموختن، نگاهداشتن = حفظ و حراست کردن، بجای = در حق، کم دوست = کسی که دوستان وی کم باشند، رود = روا باشد.

ص ۸۶: بر قفاء تو = پشت سر و در غیاب تو، بهوای دل = به آرزو و خواهش دل، فراخ نان و نمک = صاحب سفره، خرد نگرش = خرده بین، بزرگ زیان = بسیار زیان رساننده، بسندکار = معتدل و میانه‌رو، این جهان جوی = طالب دنیا، آن جهان جوی = طالب آخرت، روان کردن = اجابت کردن.

ص ۸۷: شمار = عداد، کوتاه دست = نامتجاوز به مال کسان.

ص ۸۹: پیر عقل = دارای عقل پیران، دوکان = دکان، روزگاری برآمد = مدتی گذشت، خبر مرگ او نداشت = خبر از مرگ او نداشت.

ص ۹۰: نشست و برخاست = معاشرت، پیشی جستن = سبقت گرفتن، بر چند خریدی = چند خریدی، ببرز = ارزنده و قیمتی، ناپای بر جای = سست و ضعیف، زهدیات = اشعاری که در مقام زهد گویند، رعنا = خود آرا.

ص ۹۱: ناچاره = ناچار، پخته شدن میوه = رسیدن میوه، بینایی = باصره، گویایی = ناطقه، شنوایی = سامعه، بویایی = شامه، فرورفته = غروب کرده، بر کسی برحمت بودن = بر کسی رحم کردن، دارو ساختن = دارو دانستن.

ص ۹۲: فروگشتن = زوال یافتن، درگذشتن = تجاوز کردن، بر رفتن = بالا رفتن، سخت گله = بسیار گله‌مند، رایض = آخر سالار و مهتر، نیکو رنگ = خوش رنگ، درست قوایم در اسب = دارای چهار دست و پای درست، فرو نهادن = پرداختن و ادا کردن، بزرگ منظر = شکیل.

ص ۹۳: بی‌نوا = تهیدست و مسکین، زاد و بود = دیار و وطن، ثبات دادن = استوار کردن، بکمتری افتادن = تنزل کردن، مردم عامه = عوام و بازاریان، نا وقت = نا بهنگام، شباروزی = شبانه‌روزی، بخشیدن = قسمت کردن، بر نظام = مرتب و منظم، مردمان خاص = اشراف، کدخدایی = کارفرمایی، آهسته باش = به آهستگی کار کن، سر در پیش افکنده = سر فرو برده و خم کرده، نان خوردن = غذا خوردن، بیرون کردن = بیرون آوردن.

ص ۹۵: باز آریتش = باز آریزش، کاسه ملوان = خوراک‌های متنوع، خوردنی = خوراک، نهاد = قاعده.

ص ۹۶: توفیر = سود و فایده، روی = جهت و سبب، در وقت = فوراً، پزاندن = به معنی متعدی از فعل پختن، مزه ستاند = مزه گیرد، نچنین = نه چنین.

ص ۹۷: در معده طعام پخته باشد = در معده طعام هضم شده باشد، بهرور = بهره ور، شب اندر تو آمده باشد = شب بر تو فرارسیده باشد، با خانه آی = به خانه آی، آسمانه = سقف، لقمه سیری = لقمه سر سیری، قدح مستی = قدحی که در مستی خورند، صبحی کردن = صبحی خوردن، امروزی = امروزی، اعضاها = جمع عضو.

ص ۹۸: فردایین = فردایی، اخراجات = مخارج.

ص ۹۹: بحق مهمان نتوان رسیدن = پذیرایی از مهمان نتوان کردن، فروتر = پایین تر، نیم سیر = هنوز سیر نشده، مهمان خداوند = میزبان و مهمان دار.

ص ۱۰۰: نیکو داشتن = ملاطفت کردن، اسفرغمها = نباتات معطر و گل و ریحان، بهوشد = پنهان کند، بزه بی مزه = گناه بی لذت، حق شناختن = قدر دانستن، حساب کردن = به حساب کسی رسیدن، بروی باقی آمد = باقی دار شد، تو باز جای روی = تو به جای خود روی، عید کردن = عید گرفتن، روزی چند برآمد = روزی چند گذشت، تدبیر این کار چیست = تکلیف این کار چیست، در تیره شد = در خشم شد، دندان مزد = اجرت زحمت دندان یعنی چیزی که پس از خوردن به مهمان بخشند، تازه روی = خوش روی، بیهوده خنده = کسی که بی جهت خندد، از خویشتن شگرفی نمودن = کارهای مضحک کردن، نوش خوردن = مزاح و شیرین سخنی کردن، در گذاشتن = گذاشتن و بخشودن.

ص ۱۰۱: روی ترش = ترش روی، از وی بردار = از وی تحمل کن، بزرگ دان = غنیمت دان، حق مهمان داشتن = مهمان نوازی کردن، حق شناسی ارزد = به قدر دانی ارزد، ناداشت = بی سر و پا، کارافزایی = کار فرمایی، ساز کاسه و خوانچه مردمان مکن = ترتیب ظروف و سفره مردم را مده، چاکران خویش را نواله مده = از سر سفره برای چاکران خود خوردنی نفرست،

ص ۱۰۲: از چهره آدمیان بگردی = از صورت مردم بیفتی، ادب کردن = سیاست کردن، راههای سبک = آهنگها و نغمه های سبک، رعنائی = سبکی و جلفی.

ص ۱۰۳: پیشرو = مقدمه، باوقات = گاه گاه، مقامی = قمار بازی، گران جان = جان سخت و لثیم، زخم زدن = آوردن نقش در نرد.

ص ۱۰۴: همسران = اقران، جد آمیز = آمیخته به جد (در هزل).

ص ۱۰۵: لطیف طبع = دارای طبع لطیف، غلیظ طبع = دارای طبع غلیظ، خفیف روح = دارای روح لطیف، در خون خودش رفته باشد = خون خود را به هدر داده باشد.

ص ۱۰۶: خلقان = مردم، در مساوی تو باشند = از تو بد گویی کنند، خود را بدل موکل کنی = مطیع هوای دل خود نشوی، استفراغ شهوت = دفع شهوت، او را این حال نیفتد = او را این حال پیش نیاید، آدمی را از چهار چیز ناگزیر بود = آدمی را چهار چیز لازم است.

ص ۱۰۷: همیشه با وقتی خوش باشد = همیشه گاه گاهی خوش باشد، دل در کسی بستن = به کسی دل سپردن، دستار داری = پیشه کسی که در سر سفره دستار (هوله) به دست وی می‌دادند که پس از دست شستن با آن خشک کنند، چندگاه برآمد = مدتی گذشت، کدخدا = کسی که از خاندان معروفی باشد.

ص ۱۰۸: سپس هفتاد سال = پس از هفتاد سال، نگاه داشت = نگاه داری، عشق را نباید بود = تسلیم عشق نباید شد، چند سال برآمد = چند سال گذشت، پیران سر = پیرانه سر، کار مکن = عمل مکن، مقبول داشتن = قبول کردن و پذیرفتن، غیبت جستن = عیب جویی کردن در غیاب کسی، مهمان روی = به مهمانی روی.

ص ۱۰۹: خیره = بیهوده و بی جهت.

ص ۱۱۰: از دوگانه = از آن دو، بی قصدی = ناخواسته و به خودی خود، تسکین کردن = تسکین دادن، کرا نکند = ضرورت نکند.

ص ۱۱۱: بر سیری = هنگام سیری، مفاجا مردن = به مرگ مفاجا مردن، اندامها درشت شود = صلب شود، هر دو روزی یک بار = یک روز در میان، خانه سرد = سربینه حمام، خانه میانه = بینه حمام، خانه گرم = گرم خان حمام، خلوت خانه = قسمتی از حمام که در آن خود را بشویند، باستسقا ادا کند = به استسقا منتهی شود.

ص ۱۱۲: مسلخ گرمابه = قسمتی از حمام که در آن موی خود را بسترند، هیچ دورا = هیچ یک از آن دورا، غم مفاجات = غم ناگهان، بر مرده قلم نیست = از مرده توقع نیست، بستم = به زور و به اکراه، دو بهر = دو قسمت.

ص ۱۱۳: بلونی دیگر = به طریقی دیگر، در کار آوردن = به کار گماشتن، فرو خسبیدن = زایل شدن، افتادن خانه = روی هم ریختن خانه، فرو گرفتن = زیر گرفتن و در خود مستهلك کردن، چاشنی = مزه، بیرون مکان خویش = خارج از مکان خویش، یاد می‌دارد = یاد می‌کند، کتاب = قوه کتابت و نوشتن، بتکلیف = به کوشش و جهد، اندک مایه = مقدار کم، فرو گشتن = فرو رفتن و افول کردن، گرما شکسته گردد = گرما بر طرف شود،

ص ۱۱۴: پیدا باشد = فرق داشته باشد، پگاه = زود، تنگ‌روزی = کم‌روزی، وقت درگذشته باشد = وقت فوت شده باشد، شومی آن وی را دریابد = شومی آن دامن‌گیر وی شود، تماشا = گردش.

ص ۱۱۵: اسب تیز = اسب تیزرو و تندرو، بر خیره = بیهوده و بی‌سبب، خویشتن باز نمودن = هنر خود نمودن.

ص ۱۱۶: تماشا = تفریح (به همان معنی که امروز متداول است).

ص ۱۱۷: زنیّت و روا داریت = زنیّد و روا دارید، بوینیم = ببینیم، اسب به تقریب راندن = به احتیاط اسب راندن، کز و فر = خود نمایی، به حاصل آمده باشد = حاصل شده باشد.

ص ۱۱۸: بر جان خود ببخشای = از جان خود دریغ مکن، باز پس = به عقب، شکوهیدن = ترسیدن، از زیان برآیی = زیان بری، شرم زده = شرمسار و خجلت زده، همالان = همسران.

ص ۱۱۹: باز بسته باشد = معلق است و بسته باشد، ببخشای = رحم کن، بضرورت = به ناچاری، بدین بزرگی شغلی برفت = کار بدین بزرگی پیش آمد، بر پنج سیهسالار نام برد = نام پنج سیهسالار را برد.

ص ۱۲۰: گشتن = برگشتن، تو غلطی = تو به خطا می‌روی، اگر این شغل بر عقل رفتی = اگر این کار مطابق عقل بودی، نگریزد = ناگزیر بود، خادم کردن = سیاست کردن، زبانی = ناطق، میرا = فانی، کوشا = کوشنده، با سر سخن = بر سر سخن، بموجب = به قاعده.

ص ۱۲۱: فراز آوردن = فراهم آوردن و گرد آوردن، گوارنده = گوارا، فراز آورد = عمل فراز آوردن، دریایست = لزوم، سپری شود = تمام شود، اندوه‌مند = اندوهناک، رنج بردار = رنج‌کش، آبادان = مرفه الحال، بسیار دوست = بحال صفتی دارای دوستان بسیار، سزاوار = مستحق، درمی کم جبه‌ای = یک درم یک جبه کم.

ص ۱۲۲: نکوهش = ذم، پزیراند و میراند هر دو در حال متعدی، زندگانی = بقا، روغن کنی = روغن ریزی، زنده = باقی، در جمله = فی الجمله، هیچ استوار مدار = هیچ اعتماد مکن.

ص ۱۲۳: ذخیره نه = ذخیره کن، برنجینه = چیزهای برنجین، روان = مشروع، دیر

نباشد = طولی نکشد، فام = وام، اوام = وام، نیک = بسیار، بهره کن = بهره ده.
 ص ۱۲۵: امانتی نهد = امانتی بسپارد، بهیچ حال = به هیچ وجه، اتفاق را = اتفاقاً،
 دستارچه = دستمال.

ص ۱۲۶: نه اندیشیدمی = وحشت نکردمی، زینهار = اعتماد و اطمینان، ناجوانمردی
 = بر خلاف جوانمردی، از راه ببرد = گمراه کند و وسوسه کند، جامه بیالاید = آلوده دامن
 شوی، اشکال = اقران، راست گوی دارند = راست گوی شمارند، کار بند = رعایت کن،
 زی = به حالت امر از زیستن.
 ص ۱۲۸: فیلسوفی = فلسفه، سه دیگر = سوم، اطراف = اعضاء (دست و پا)، نکویی
 = زیبایی،

ص ۱۲۹: مشغول مباش = اهمیت مده، بمذهب من = به عقیده من، نرم گوشت = در
 حال صفتی دارای گوشت نرم، رقیق پوست = پوست نازک، هموار استخوان = دارای
 استخوان هموار (در حال صفتی)، گشاده چشم = دارای چشم گشاد، هموار دندان = دارای
 دندانهای هموار، خنده ناک روی = خنده روی، تمام بالا = بالا بلند، بر چده سرین =
 دارای سرین فرو رفته، برکشیده می شود بر بالا = به سوی بالا کشیده می شود، باریک
 آواز = دارای صدای کوتاه، بلا جوی = فتنه جوی، بکبودی گراید = به کبودی زند،
 گوهر = طبیعت، بلاکش = جورکش، سازنده = سازگار، بجمع = روی هم رفته، پنخ بینی
 = دارای بینی پنخ.

ص ۱۳۰: دست از همه جنسها برده اند = از همه جنسها پیش افتاده اند، کند خاطر =
 کند ذهن، شغب ناک = پریهاو، می بهانه = عریده کننده در مستی، بد دل = جبان، سخت
 دل = سنگین دل، ظاهر دشمن = دیر آشنا، خداوند دوست = دوست دار صاحب خویش،
 نهان کاری = دو رویی، کید کاری = حيله گری، خداوند دشمنی = بد خواهی صاحب
 خویش، گرم مغز = زود انس، درشت زبان = بد زبان، راه بر = فرمان بردار، دینار دوست
 = پول دوست، زبان نگاه دار = راز نگاه دار، کفر دوست = کافر نعمت، تیز فهم = زود
 فهم، کار آموز = زود آموزنده کار.

ص ۱۳۱: از حال خود بگردد = تغییر حالت دهد، بخوبی گراید = به خوبی مایل شود،
 رنگ لبش گشته بود = رنگ لبش رفته و پریده باشد، دلیل مالبخولیا کند = دلالت بر
 مالبخولیا کند، جای جای سیاه تر بود = بعضی جاها از جای دیگر سیاه تر بود، بخوابان

ستان = بخوابان از پشت.

ص ۱۳۲: ناهمواری سخن = لکنت در سخن، بصلاح = صالح، پارسی گوی = پارسی زیان، بد داشته باشند = بد رفتاری کرده باشند، باندک مایه = به اندکی، نیک داشت = نیک رفتاری، بسیار شوی = چندین شوی کرده، بسیار خواجه = چندین صاحب داشته، روز افزون = روبه ترقی، بعداً = عمداً، بقصد = عمداً، سهواً = سهواً، تن زده = تن پرور، بسزا = به حق، ساخته داری = مواظبت کنی.

ص ۱۳۴: روایی = رواج بازار، بر مایه زیان نکنی = از مایه زیان نکنی، آزمند = حریص.

ص ۱۳۵: پرسیدن = جو یا شدن از حال بیمار، داشتنی = اسباب و جز آن که قابل نگاه داشتن باشد، جماعت بیای دار = نماز جماعت اقامه کن، سازوار = سازگار، فراخ سال = سال ارزانی، بنوی = به تازگی، میآسای = غافل مباش.

ص ۱۳۶: هر قیمتی را که نهی برگیرد = هر قیمتی که بدهی بیارزد، نکوهیدن = عیب گفتن و ذم کردن، بیای است = باقی و استوارست، کدخدایی = محتشمی، یافی = یابی، برکشیده = برجسته، آهیخته گردن = دارای گردن راست، بنگاه = انتهای سرین اسب، خرده گاه = بند سر دست و پای اسب، زیرین در مقابل زیرین، گرد پاشنه = دارای پاشنه های گرد، پویه دُم = انتهای دُم، مالیده = فرو رفته، درون سون = داخل، بهم در رسته = به هم پیچیده، خرما گون = کهر، رنج کش = بردبار.

ص ۱۳۷: چرمه خنگ = اسب سمند، فش = یال اسب، اسب زرده = اسب کردند، درم درم سیاه = خال های سیاه، بش = یال اسب، بوز = اسب نیله، دبزه = اسبی که خط سیاه بر پشت داشته باشد، گشن = جفت جویی، بویند = ببیند، بر فرو هلد = با ماده جمع آید، گوش باز پس افکنده دارد = گوش پایین انداخته باشد.

ص ۱۳۸: بسبزی زند = مایل به سبزی باشد، باشد = ممکن است، کمان پای = اسبی که هر دو پایش کج باشد، گردنا = گره موی اسب، از درون سون و از برون سون = از داخل و از خارج، سم در نوشته = برگشته سم.

ص ۱۳۹: سگ دم = دم به سوی بالا برگشته، بسیار بانگ = اسبی که شیهه بسیار کند، زاغ چشم = دارای چشم های زاغ.

ص ۱۴۱: بتوان بردن = بتوان بر طرف کردن و رفع کردن، پنج دانگی = اسب متوسط

در بزرگی، دو با يك ديگر راست بود = هر دو با يكدیگر برابر باشد، بزیادت از آنچه ارزد = زیادت از آن چه ارزد، سبق بردن = سبقت گرفتن.

ص ۱۴۲: زن کردن = زن گرفتن، طلب کار = طالب، پاك دین = پارسا و مستدین، شرمناك = عقیف، کوتاه دست = صرفه جوی، بدست او مده = به او تسلیم مشو، زیر فرمان او مباحث = پیرو فرمان او مباحث، خوب روی = زیبا روی، زفان دراز = زبان دراز، در دست گیرد = مختار باشد، کدبانویی مادر و پدر = خانه داری مادر و پدر، غیرت نمایی = حسد نبری،

ص ۱۴۳: ناپارسا = بی عفت، دو کیسه = دو خرج و دو سفره، دشوار صبر کند = به دشواری صبر کند، استوار مدار = عادت مده، بمرد مشمار = مرد مدان.

ص ۱۴۴: به علم سلاحش دهی = سلاح داری آموزی، آموزان در حال مستعدی، سلاحشوری = سلحشوری، بهر سلاح چون کار باید کرد = هر سلاح را چگونه به کار باید برد، شنا = شناه، نیزه باختن = نیزه انداختن، طاب طاب = طبطاب، عرضه کند = امتحان دهد، نيك آید = بسیار خوب (در مقام تصدیق)، خلعت فرمود = خلعت بخشید.

ص ۱۴۵: بکراهیت = به اکراه، ما را قطع افتاد = درنگ کردیم، با ایشان بسنده نبودیم = از عهده ایشان برنیامدیم، جمله الامر = عاقبت الامر، شغل نیکو شد = کار خوب شد، شفقت بردن = دل سوختن، هیچ مایه خرد ندارد = به هیچ وجه خرد ندارد،

ص ۱۴۶: فرستاده باشد = مقسوم باشد، هر چند = هر چه، بگذار = باز گذار، نمان خواستن = گدایی کردن، آهنینه = چیزهای آهنین، مجاور = همواره و همیشه، به مزدوری گرفتند = اجیر کردند، بسیار وقت بود = بسا اتفاق افتد، رسم افتاد = معمول شد، آن بعاتد کردند = به آن عادت کردند، روزیهی = سعادت مندی، تدبیر زن خواستن او کنی = تدارك زن خواستن او کنی، قوت دو گردد = قوت دو برابر شود، نیکو پرور = خوب تربیت کننده، دبیری = خواندن و نوشتن (سواد)، با وی برحمت باش = بر وی رحم کن، بطلب کار خویش = در پی کار خویش، در برگ دختر کن = خرج دختر کن، در گردن کسی کن = به گردن کسی ببند، دوشیزه برای داماد.

ص ۱۴۷: فرار رسید = از راه رسید، در بیع بردند = بردند برای فروش، فرار رسید = از راه رسید، برخاست = ساقط شد، بشوی دهند = شوی دهند، بزنی او نباشم = زن او نشوم، منظره = پنجره، بر وی بگذرانیدند = از پیش او بگذرانیدند، اختیار افتد = اختیار کند،

نقص می کرد = عیب می گرفت، شرم دارم = شرم می کنم، بسیار نکاح = کسی که زن بسیار گیرد.

ص ۱۶۹: گسترده گردد = فاش شود، بدین کم مایه روزگار = بدین اندک روزگار، این چندین = این همه.

ص ۱۵۰: از قبل = برای خاطر، دوست قدح = کسی که برای نعمت دوست باشد، حاجتی بنیکان افتد = محتاج به نیکان شوند، کاستی = نقصان، هنری = هنرمند، بتوان دانست = بتوان شناخت، بجای ایشان = در حق ایشان، حسرت خوردن = حسرت بردن. ص ۱۵۱: رسم رفته است = معمول بوده است، فراخی = وسعت و رفاه، تنگی = تنگدستی، جرمت داشت = احترام، درجه = شأن، کینه ور = کینه جوی.

ص ۱۵۲: دشمن کام = در خور دشمنی، میآسای = غافل مباش، تازوی کار نباشد = تا او کاری نکند، خوار مدار = خوار م شمار.

ص ۱۵۳: خود را ازو در حفظ میدار = خود را از او حفظ می کن، فرمان یافت = رحلت کرد، پادشاهی همی راند = پادشاهی همی کرد.

ص ۱۵۴: جنگ را ایستاده ام = جنگ را آماده ام، از دو بیرون نباشد = از دو شق خارج نیست، شکسته = منهزم و شکست خورده، بشکنم = شکست دهم، دیدار = آگاهی، دشمن بیرونی = دشمن خارجی و بیگانه، گزای = گزند رسان، نگاه داشت = عمل نگاه داشتن، بد کردگار = بد کردار، بر منشین = مغرور و دلیر مشو.

ص ۱۵۵: بر بسیج سفریم = آماده سفریم، کنیت = کنید، بریت = برید، بگوئیت = بگوئید، پپای بیندازی بدست همی گیر = از پای درآری دستش بگیر، افزونی جویان = بیشی طلبان، مچخ = ستیزه مکن، خشم فرو خوردن = خشم فرو نشانیدن، چرب گوی = چرب زبان، مشنوان به حالت متعدی، پس مردمان = در غیاب مردمان، زبان دراز مکن = زبان درازی مکن، بشکافند = شکافته شود، صحبت مدار = مصاحبت مکن، آب = آبروی، مشکن = بد مگو و مذمت مکن، زیون مگیر = خوار مگیر و خوار مشمر، در گذار = بیخشای.

ص ۱۵۶: آباد = پسندیده و گرامی، مانی = بگذاری، ببرگ = با برگ و نوا، سرخ روی = سرافراز، سخت مشور = بسیار کراهت مورز، هر سخنی را بر انگشت مپیچ = هر سخنی را بهانه مگیر.

ص ۱۵۷: ضجرت فرو خوردن عادت کن = خشم خود را فرو نشانیدن عادت کن.
 ص ۱۵۸: کردیمی در صیغه شرطی، دنیاوی = دنیوی، دل آن نیازمند باز مزن = دل
 آن نیازمند را مرنجان، حاجت مند = محتاج، برگرسنگی = هنگام گرسنگی، فرو نه = پیش
 آور.

ص ۱۵۹: حاجت افتد = حاجت پیش آید، بجای = مستحق و در خور، دانستمی و
 آموختمی و گردانیدمی و شدمی در صیغه شرطی، پیاده ام = تهیدست و بی مایه ام.
 ص ۱۶۰: داستان = ترتیب، سامان = ترتیب و نسق و رسم، صورت بندد = ممکن
 باشد، آخرتی = اخروی، دنیایی = دنیوی، کرسی داری = داشتن محضر و منبر، تقویم گری
 = استخراج تقویم، مولود گری = استخراج زایجه مولود، آرایش گری = صورت سازی و
 حفظ ظاهر.

ص ۱۶۱: دستکاری = عمل یدی، هلیله دهی = تجویز داروهای که برای فریفتن
 بیمارست، دنیا دشمن = وارسته از مادیات، خفیف روح = سبک روح، دیر خواب = شب
 زنده دار، زود خیز = سحر خیز، کارد قلم تراش = چاقوی قلم تراشی، کم سخن = کم
 حرف، بسیار حفظ = بسیار حفظ کننده، بسیار درس = بسیار درس دهنده، سخن او سقط
 شود = سخن او را رد توان کرد، موقوف گردان = کوتاه گردان، طرد و عکس = ضد و
 نقیض، تباه نکند = از میان نبرد.

ص ۱۶۲: سخن دم بریده = سخن ناقص و ابتر، سخن دم دراز = سخن مطول و پر
 اطناب، یاد بسیار دار = بسیار حفظ کن و به ذهن بسیار، کرسی = منبر، مجلسیان =
 مستمعین، گران جان = متکبر، ناموس = حرمت.

ص ۱۶۳: تیز فهم = زود فهم، مردم شناس = آگاه به احوال مردم، ظلمی می رود =
 ظلمی می شود، گوا = گواه، در خاک بغلطید = به خاک افتاد، پرستار = خادم، تماشا =
 گردش، یک ماهی = یکی دو ماه، ندارم = نگاه ندارم.

ص ۱۶۴: از میان = از کمربند، نادیده کرد = خود را به ندیدن زد، بر خویشتن بجوشید
 = پیش خود متغیر شد، بر تست = بر عهده تو است، تو در غلطی = تو اشتباه کرده ای،
 استخراج = حيله و چاره، گران سایه = کم معاشرت، اندک گوی = کم حرف، سبک بگیرد
 = آسان بگیرد.

ص ۱۶۵: متفحصی = کنجکاو، سخن کوتاه کند = سخن مختصر کند، حکم کرده باز

نشکافد = در حکمی که رانده است نظر نکند، سجل کند = امضا کند.

ص ۱۱۶: اگر نه بی خردان اندی جهان تباه شدی = اگر بی خردان نمی بودند جهان تباه می شد، افزونی = سود و نفع، ناچاره = ناچار، دل دهد = جرأت باشد، سرزنش = زیان و ضرر، تا از درکوب ایمن بود = تا از در دسر ایمن باشد، تنگ بضاعت = اندک مایه.

ص ۱۶۷: سود زیان = سوزیان و معامله، بیشی = سود و نفع، کمی = زیان و ضرر، خرد انگارش = تنگ چشم و کوتاه نظر، بزرگ زیان = بسیار ضرر کننده، بدرم سنگ = به سنگ و ترازو، محابا کردن = احتیاط کردن، طریقت نکند = پیش نگیرد، قراضه زر = پول خرد، بر من دیناری زرست = بر ذمه من دیناری زرست، شاگردانه = انعام شاگرد، طسوج (معرب تسو) = کوچک ترین پول رایج مانند فلس و دینار و غاز، همباز = انباز، شرمگین = باحیا، حیف = ضرر، کرا = کرایه، همراه = همسفر.

ص ۱۶۸: قماشات = مال التجاره و کالا، رصدبان = مستحفظ راه، زود فریب = زود سفر خشک = سفر خشکی.

ص ۱۶۹: ستد و داد = داد و ستد، شمار کرده دار = حسابش را نگه دار، بدست خط خویش = به خط و امضای خود، غلط سوی اوست = اشتباه از طرف اوست.

ص ۱۷۰: بالای بلند = بالای بلندی، رودخانه = مجرای رود، بر شیر می آمیز = با شیر می آمیز، فرمان من نکردی = فرمان من نبردی، جمله شدند = جمع شدند، طراری = زیرکی، نیک معامله = خوش معامله، خوش ستد و داد = خوش داد و ستد، خریده مگوی = قیمت خریداری مگوی، اگر بکار آید = شاید به کار آید، ساخته = سازگار، ناسازنده = ناسازگار، کدخدایی = رسیدگی به امور خانه، پراکنده = به دفعات، دو چندان = دو برابر.

ص ۱۷۱: نیکو نیفتد = پیش آمد خوب نکند، از گذشت = گذشته از او به جز.

ص ۱۷۲: از حال بحال می گرداند = تغییر حال می دهد، گش = بلغم، نزدیک وجه چهار است و نزدیک وجه دو = نزد بعضی چهار است و نزد بعضی دو.

ص ۱۷۳: راست در حال معین فعلی به معنی درست، گونه = روی و چهره، گشادگی طبیعت و بستگی = روانی و بیبوست مزاج.

ص ۱۷۵: پایگاه = حد و مرحله، ناچاره = ناچار، هر دو بهم است = هر دو با هم است، خورش = خوراک و غذا، بیمار خیزان = پرستاران بیمار، در آشفته = نامنظم.

ص ۱۷۶: بمعالجت درنماند = از معالجت عاجز نشود، خوشدل = خندان و خوشرو، خوش سخن = شیرین سخن، می شوراند = به هم می زند، زبان گرد دهان می برآرد = زبان گرد دهان می گرداند، دم همی کشد = نفس می کشد، دمه = اغماء، کاهش = لاغری بسیار، خدو = آب دهان، رکو = پارچهٔ کهنه، باریک = به آهستگی، نرمک = به نرمی تمام، اسطبر = سببر.

ص ۱۷۷: ناگوارد: ناگوار باشد، یار = همراه، تك = ته وین، كش زرد = صفرا، دیرتر کشد = بیشتر طول کشد.

ص ۱۷۸: تعهدنامه = وثیقه، شکم بنده = شکم پرست.

ص ۱۷۹: نمی گریزد = چاره نیست، مقومی = عمل استخراج تقویم، بروجها جمع برج.

ص ۱۸۰: کدخداء = کدخدا، اصابت نیفتند = اصابت نکند، آب = منی، بر سر مردم آن گذرد = برای مردم آن پیش آید، ببالای تو = به قد تو.

ص ۱۸۲: شعر راست = شعر بی صنعت، چربك = دروغ راست مانند.

ص ۱۸۳: تر (در شعر) = رقیق و دلنشین، امثالها جمع مثل، شعر گران = شعر ثقیل.

ص ۱۸۴: داد آن سخن بتمامی بده = حق آن سخن ادا کن، مانده = مانند، حقیر همت = پست همت، مدبر روی = گرفته روی و کویه منظر، پلید جامه = جامه چرك پوشیده، خنده ناك = خنده روی، در بازار = آشکار و بی پرده.

ص ۱۸۵: سبك روح = دارای روح سبك، پاك جامه = جامهٔ پاك پوشیده، خوب زبان = خوش سخن، راه = نغمه و آهنگ، دموی روی = سرخ روی از خون.

ص ۱۸۶: نیاسایی = غافل نباشی، بی وزن = خارج از آهنگ موسیقی، شعر فراقی = شعری که در فراق گفته باشند، شعر وصالی = شعری که در وصال سروده باشند، وقتی = به مقتضای وقت، فصلی = به مقتضای فصل، در سر = محرمانه، جگر خواره = مزاحم و مصدع.

ص ۱۸۷: پیش دستی کردن = سبقت جستن، سیکی = پیاله، سخت کردند = اصرار کردند، گوش بجایی ندارد = گوش به چیزی ندهد.

ص ۱۸۹: خداوند فروش = ناسپاس نسبت به خداوند، عزیزی = عزت، ذلیلی = ذلت، پایگاه = مقام و منزلت.

ص ۱۹۱: پیش شغل خویش کرده است = مورد اعتماد قرار داده است، تقصیری رود =

قصورى پيش آيد، بويئند = ببينند.

ص ۱۹۴: خبر داری = آگاه باشی و خبر داشته باشی، مردی = شجاعت، مردمی = انسانیت، گذشته شوی = بمیری، سر در پيش دار = سر افکنده دار.

ص ۱۹۵: فرو خوابانيد = به هم گذاشت، نیم گرفته = نیم باز، بهم فراز آمد = بسته شد.

ص ۱۹۶: شنبهی = شنبه‌ای، خط گشاده = خط دارای سطرهای گشاد، سر بر بالا بهم در بافته = انتهای آن به هم پیوسته، سخن دراز بکار بردن = اطناب کردن در سخن، در نیابند = درك نکنند، عام = عامه مردم.

ص ۱۹۷: مرا این شغل خود با تو افتاده است = سر و کار من با توست، بارنامه = تجمل و شکوه، کاغذ قطع منصورى = کاغذ قطع کوچک.

ص ۱۹۸: تغير افتاد = تغيير حالت داد، تا دیری = تا مدتی، اسفہسالار = سپهسالار، طاعت دار = مطیع، بتن خویش = به شخصه، ساخته باش = آماده باش، باز نماید = اظهار کند، شباروز = شبانه روز.

ص ۱۹۹: بسر این نیفتد = به یاد این نیفتد، کناره = کنار، قلم باریک = قلم ریز، جمازه بان = قاصد و پیک، بوسه داد = بوسه زد و بوسید، مُهر بردار = مهر بشکن، خون بگشاد = خون روان شد، بخوانیت = بخوانید، لختی = اندکی، برآمد = گذشت، سوگندان = سوگندها، دهیت = دهید، بویئند = ببینند، یاد گیرنده = با حافظه، نا فراموش کار = فراموش ناکننده، تذکره همی دار = به یاد بسپار.

ص ۲۰۰: زبان نگاه داشتن = سر نگاه داشتن، تزویر کردن = خط ساختن، برخیزد = زایل شود، بر تو بندند = گردن تو می‌گذارند، فرو ماند = عاجز ماند، می‌خوریت = می‌خورید.

ص ۲۰۱: مزوری = پرهیزانه، مزوری کردن = خط ساختن.

ص ۲۰۳: فرا گذارند = رها کنند، چریو = چربی، دانك = کسور درم و پول خرد، یله نکنند که پنهان ماند = نگذارند که پنهان ماند، کم مایه = اندك، خلقان = جمع خلق.

ص ۲۰۴: دیه = ده، يك بدست = يك وجب، بیدادی = بیداد، تقصیر کار = مقصر کننده، بر نیاید = نگذرد، از دو بیرون نباشد = از دو حال بیرون نباشد، هر کدام زشت تر = هر چه زشت تر، مگر بجان بجهی = شاید جان به سلامت بری.

ص ۲۰۵: نفسی که او زند = نفسی که او بر آورد، ساخته داری = آماده داشته باشی، شربت = جرحه، باز نمایند = اظهار نکنند، مرانان بگلو فرو نشد = آب از گلویم پایین نرفت، ملاحظه = ملاحظه و مکتوب، بدان جایگاه رسید = بدان حد رسید، ببرك = با برگ و نوا، کشت = کشتزار، نم ناك = مرطوب، سیراب در جوی و زمین.

ص ۲۰۶: جای خالی فرمود کردن = فرمود خلوت کنند، پیش باید بردن = باید عمل کردن، در وقت = فوراً، نافرمان برداری = نافرمانی، عاجز آمدن = عاجز بودن، پیاده = سست و ضعیف.

ص ۲۰۷: رعنا = به خود مشغول و خود آرای، وزیری = وزارت.

ص ۲۰۸: سره = خوب و درست، بایستان در حال متعدی، دربار = درباره، بد دل = جبان و کم دل، علامت = دسته‌ای از سپاه، نامزد کردن = به اسم خواندن، می‌دار = نگاه می‌دار، بوینند = ببینند، آرزوی جنگ خیزد = آرزوی جنگ باشد.

ص ۲۰۹: نگر = مواظب باش، هزیمتی = شکست خورده، جانی را بزند = پای جان بایستد، باز پس = به عقب، هزیمت کردن = شکست دادن، نان پاره = پاره‌ای نان.

ص ۲۱۰: پاك شلوار = امساک کننده در شهوت، پاك دینی = دیانت و دین داری، شمار بیرون آمدن آن برگیر = حساب بیرون آمدن آن را بکن، بیداد پسند = خواهان بیداد و ستم، کم گوی = کم حرف، کم خنده = کسی که کم خندد، دلیر = جسور، عزیز دیدار باش = خود را به مردم بسیار منمای.

ص ۲۱۱: بهی روی = خوش روی، قوی ترکیب = قوی هیكل، بزرگ ریش = ریش بلند، امضا کند = رضا دهد، خونی = قاتل.

ص ۲۱۲: راه جست = راه یافت، فریاد برداشت = فریاد بلند کرد، بنالید = شکوه کرد، سرایی = خانه‌زاد، نامزد = مأمور، فرو بسته شد = معطل ماند.

ص ۲۱۳: روانی = اجری، روان = مجری، نیکو داشتن = احسان کردن، نتوان مالید = نتوان سیاست کرد، مالش دهند = سیاست کنند.

ص ۲۱۴: دلگرمی‌ها نمودن = دلگرمی دادن، بر سر ملا = در حضور همه، پروانه = قاصد و رابط، بستم = به زور و اکراه، باز نتوانی ایستاد، چشم نتوانی پوشید.

ص ۲۱۵: بجای او = در حق او، مکافات این = در عوض این، هم‌زاد = از يك پدر و مادر، میانگین = واقع در میان دو چیز.

ص ۲۱۶: دریافت = اثر کرد، بیاگاهان به حالت متعدی، نشست گاه = محل نشستن، سرای زنان = حرم خانه، پایه = پله، دل مشغول = دل نگران، صبحی کردن = شراب صبحی خوردن، بار گرفت = بار یافت.

ص ۲۱۷: خان و مان = خانمان، نیم دوست = دوست ناتمام، هم شکل = همسر و قرین، شب خون = شبیخون.

ص ۲۱۸: نام برنیاید = شهرت نیابد، افتد = پیش آید.

ص ۲۱۹: زمین شکافتن = شخم زدن، خویشتن پوش = مفید به حال خود، ترا هم ببوشد = به تو هم فایده رساند، زود کار = سریع العمل، ستوده کار = خوب انجام دهنده کار، بسیار خریدار = پر مشتری.

ص ۲۲۰: فرودست = زیر دست، زیون گیر = عاجز آزار، سنگ و ترازو راست دار = به سنگ کم مفروش، دو کیسه = کسی که مال خود را از کسی دریغ دارد، کارشناس = مطلع و آگاه، نا کارشناس = بی اطلاع، دستگاه = توانایی و استطاعت، پیوسته تقاضا = بسیار مطالبه کننده، نیک دل = خوش قلب، نیک بین = کسی که از مردم نیکی یابد.

ص ۲۲۱: خاصگیان = خاصان، مردم مرکب از این عالم هاست (فعل مفرد برای مردم آورده).

ص ۲۲۲: جسدانی = جسمانی، بساویدن = لمس کردن، خیال بستن = تخیل کردن، جنبان = جنبنده.

ص ۲۲۳: ببخشم = تقسیم کنم، مردانه صفت توصیفی، پاک عورت = خودداری کننده از شهوت، دست بکشد = دست بردارد.

ص ۲۲۴: دهیت = دهید، اقرار دهیم = اقرار کنیم، راه گذر = معبر، عیار پیشگی = پیشه عیاری، فراتر = آن طرف تر، درست گشت = مسلم شد، پاک جامگی = خودداری از شهوت، بسیار سلاخی = آماده بودن به جنگ.

ص ۲۲۵: بطبع = با کمال میل، در توان یافت = جبران توان کرد، روزیهی = خوش بختی، گران = ناهموار، بوینند = ببینند.

ص ۲۲۶: خاصه = مختص، دوگانگی = اختلاف، پنداشت = پندار، بسته = منجمد، سرشت = خلقت، قول = آواز.

ص ۲۲۷: چرب زفان = شیرین زبان، پوشیده فسق = فسق کننده در نهان، پاک جامه

= خودداری کننده از شهوت، ناخن پیرای = آلت بریدن ناخن (ناخن گیر)، جامه شوی = رخت شوی، میان بسته = کمر بسته، بدستوری = به اجازه، صباح = سلام صبح، برخاستن = قیام کردن و اقدام کردن، مربع نشستن = چهار زانو نشستن، تفرقه = به تنهایی.

ص ۲۳۰: چستی = سبب، چونی = کیفیت، چرایسی = علت، چندی = کمیت، خورش گاه = جای غذا خوردن، صفت کردن = وصف کردن.

ص ۲۳۱: شناس = عمل شناختن، گزین = برگزیده، ناحفاظ = بی شرم، نصیب کنی = نصیب دهی، مردم ترین = موافق ترین با مردمی.

ص ۲۳۲: طامعی = طمع کاری، بسند کار = قانع و خشنود.

ص ۲۳۳: بستم = به زور و اکراه، مکتسبی = اکتسابی، بدیع الزمان = وحید و فرید زمان، از دو کانه = از آن دو.

تهران

سعید نفیسی

۵ مهر ماه ۱۳۱۲